



«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک

انتظار داشتیم «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان پاسخی به نقد «پیوند با انجوایزم، گسست از مارکسیزم» ارائه نماید، اما این «حزب» با شیرغلتنی، به جای پاسخ، در «مکث کوتاهی در مورد انجوایزم» چیزهای گنگی در رابطه با رد کار انجویی نوشت، و اینک بعد از مدت نسبتاً طولانی، یادداشت طولیلی را زیر نام «نگاه اولیه ای به برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان» نگاشته و مدعی است که این کار را به منظور «کمک رسانی ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی رفیقانه برای رفع اشتباهات و کمبودات فاحش و غیرفاحش سند» انجام داده است. ما با مکث بر بخش های قابل بحث این «نقد»، نشان خواهیم داد که هدف این «حزب» «کمک رسانی رفیقانه» نبوده، بلکه کج بحثی غیر رفیقانه و در مواردی شدیداً غیر انقلابی است که بخش هایی از آن تکرار همان ترجیع بندهای یادداشت قبلی زیر عنوان «سازمان انقلابی افغانستان، گسست ناقصی از سازمان رهایی افغانستان» است. ما ضمن اینکه نمی خواهیم به این ترجیع بندهای تکراری تا پاسخ این حزب به نقد گذشته ما پردازیم، اجمالاً می نویسیم که سازمان انقلابی افغانستان در «به پیش» شماره اول (ارگان تیوریک - سیاسی) به اشتباهات، ضعف ها و انحرافات سازمان رهایی در دوازده مورد (حرکت بالاحصار، جمهوری اسلامی، تیوری سه جهان، مبارزه مسلحانه، بریدن ها، سانترالیزم، زنان، ایدیولوژی، حرکت موهوم، انجوایزم، حزب و پنهانکاری) پرداخته و با صراحت بیان داشته است که رفیق احمد با جمع بندی از کار سازمان و بخصوص با اشتباه خواندن پذیرش جمهوری اسلامی و تیوری سه جهان تصمیم داشت تا در «مشعل» شماره دوم به انتقاد از خود پردازد، اما متأسفانه با خیانت های درونی و حاکمیت رهبری جدید این کار صورت نگرفت.

در نوشته کنونی عمدتاً بر نکات تازه «نقد» در مورد برنامه سازمان و مسایل مربوط به آن می پردازیم، که ناگزیر این نوشته را طولانی و تفصیلی می سازد.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان پس از تشریح «کمک رسانی های رفیقانه» اش می نویسد: «در واقع عدم موضع گیری اساسی سیاسی «سازمان انقلابی...» علیه تسلیم طلبی های یک دهه گذشته و کنونی «سازمان رهایی...» باعث گردیده است که این سازمان تا حال نتواند علیه تسلیم طلبی های چندین ساله منسوبین خودش، که با بودن در «سازمان رهایی» عامل و حامل آن بوده اند، نیز بطور قاطع و اساسی موضع گیری نماید.»

این حکم بی بنیاد را بی خبری نویسنده بدانیم، فراموش کاری بنامیم یا تبلی ذهنی که فرصت تحقیق بیشتر را به او نمی دهد، و یا هم عدم صداقت «حزب»؟ این «حزب» در پیامی که به مناسبت در گذشت رفیق پاغر رهبر و بنیانگذار سازمان انقلابی افغانستان ارسال کرده بود، نوشته است: «مبارزات سازمانی و ماقبل سازمانی شما، در مسیر گسست از رویزیونیزم و تسلیم طلبی سازمان رهایی افغانستان و پیشبرد مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع، که تا حال تحت رهبری رفیق پاغر پیش رفته بود، گام های پیشرونده ای از مبارزات انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی در کشور محسوب می گردد...»

مبارزه ما که تا دیروز از طرف این «حزب» علیه تسلیم طلبی «سازمان رهایی» گام های پیشرونده به حساب می رفت، چگونه یکباره از موضع پیشرونده به موضع گیری غیر قاطع و اساسی در قبال تسلیم طلبی «سازمان رهایی» مبدل می شود؟ از دو حالت بیرون نیست: پیام ارسالی، مبین نظر واقعی این «حزب» نبوده و به خاطر تعقیب هدف خاصی تحریر یافته بود، و یا اینکه «حزب» غلط و نادرست می گوید و موضع گیری قاطع ما علیه تسلیم طلبی سازمان رهایی در تاریخ جنبش چپ افغانستان بی سابقه است.

خوبست نویسنده قبل از قلمزنی فرصت بیشتر تحقیق به خود بدهد تا به گفته مردم خام پورته نکرده، هم خود و هم «حزب» اش را بی اعتبار نسازد. برای معلومات مزید نویسنده نا آگاه می نویسیم که سازمان انقلابی افغانستان، یگانه سازمان منشعب از «سازمان رهایی» است که برخورد قاطع به انحرافات و تسلیم طلبی این سازمان در بخش های گوناگون سیاسی و ایدیولوژیک داشته است، تا جایی که شماری از دوستان قسماً خواستار کاهش شدت برخورد ما نسبت به این سازمان شده اند. ولی برای اینکه نویسنده را از خواب خرگوشی انجویی بیدار سازیم، بخش هایی از «به پیش» شماره اول را نقل می کنیم تا سیه رو شود هر که در او غش باشد:

«سازمان رهایی که از سال 1366 به اینسو «استفاده از غربی ها» و کار انجویی را سیاست اصلی اش قرار داد، در سطوح مختلفی در خوش و بش با دونرها چنان قرار گرفت که کینه طبقاتی و روحیه ستیزه جویانه روز تا روز نزد اعضایش زایل گشت، مرجع مبارزاتی اش یوناما و سیاست بورژوازی حقوق بشری را پیشه کرد... اگر کسی تصادفاً از مقابل سفارتی عبور کند، فوراً مهر جاسوس بر او می کوبند و هزار تهمت بر او بار می کنند، اما خود از هر تنظیمی بیشتر سهولت های کنسولی داشته... اگر کسی به مدالی دست می یابد، صدها سطر را سیاه می کنند و او را خاین می نامند... اما خود از کاندید شدن برای مدال امپریالیست ها شرم و ننگ نمی کنند»، «بعد از 11 سپتمبر که امپریالیست ها به افغانستان لشکرکشی کردند و دولت پوشالی کرزی از بن به افغانستان هدیه شد، سازمان رهایی با حرارت در کنفرانس بن، در لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات پارلمانی شرکت کرد. با تشکیل حزب رسمی و دفتر رسمی بر قانون اساسی مهر گذاشت... سازمان رهایی در حالی که بر رژیم جدید اعتراضی نداشت، زیر لوای «کار دموکراتیک» با حزب حامی کرزی همکاری نمود، در انتخابات ریاست جمهوری با دادن اعلامیه، تظاهرات و کمپاین رسمی از کرزی حمایت کرد، در دولت کرزی شرکت نمود، به خاطر جلب حمایت های مالی غربی ها بر خون شعله ای ها پا گذاشت و با احزاب وطنفروش خلق و پرچم در اتحاد زیونانه ای قرار گرفت...»

آقای نویسنده، مگر اینها چیست؟ موضع گیری اساسی علیه تسلیم طلبی یک دهه گذشته و کنونی «سازمان رهایی» یا جوک و فکاهی؟ نکند «نقد» نویس عمداً از کنار آن ها می گذرد تا با هر تلاش ممکن ما را تسلیم طلب به اثبات برساند و خود قهرمان معرکه باشد؟ مگر این «قهرمان معرکه» که از «انقلاب جهانی» به اندازه سر سوزن عقب نمی رود و کمتر از کنفرانس های جهانی و «جنگ خلق» فراخوان نمی دهد، به حیث یک «مائویست» به اندازه نصف ما علیه تسلیم طلبی سازمان رهایی موضع گیری داشته است؟

هر چند «سازمان رهایی» از 1373 و همچنان بعد از تجاوز امریکا به افغانستان هیچ سند مارکسیستی ارائه ننموده و تنها یک بار در تجمع خودی در 2003 برای تبریئه تجاوز با این استدلال که گویا «مداخله» امریکا بر اساس مجوز شورای امنیت ملل متحد صورت گرفته است، ابراز نظر نمود، که همین موضع تسلیم طلبانه شفاهی نیز با انتقادات وسیع و جدی برخی از اعضای آن سازمان مواجه شد که عده زیادی از آن جوانان آگاه و متعهد، امروز اعضای «سازمان انقلابی» اند.

«سازمان انقلابی» در موضع گیری های سوسیالیستی و فعالیت های دموکراتیک خویش چنان قاطع در برابر اشغالگران و سازمان های تسلیم طلب قرار گرفته که برچسب عدم موضع گیری اساسی علیه تسلیم طلبی و مماشات در برابر اشغالگران اصلاً به آن نمی چسبد و اتهام زن را بیش از پیش بی اعتبار می سازد.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان به سلسله «کمک رسانی های رفیقانه» به بخش های مختلف برنامه سازمان سر زده، تا «حقانیت» خود را به اثبات برساند، اما از همان ابتدا راه ترکستان را در پیش گرفته و در ورشکستگی تیوریک و فلاکت پراتیک اتراق می کند.

ما در مقدمه برنامه سازمان نوشته ایم: «جنبش چپ افغانستان بعد از کودتای هفت ثور و بعد هجوم فاشیزم مذهبی به کشور، ضربات سنگینی را بر پیکرش متحمل گشت و شهدای بسیاری را تقدیم راه پر افتخار آزادی نمود... از سوی دیگر صدها مبارز پاکباز و

انقلابی توسط سوسیال امپریالیزم شوروی و عمال دست نشانده اش یا در سیاه چال ها سر به نیست شدند و یا در سنگرهای داغ مبارزه، جان های عزیز شان را فدا کردند و خون ده ها انقلابی دیگر به دست قصابان مذهبی در کشورهای همسایه ریخته شد که این خون های ریخته شده بذر انقلاب را آبیاری و آتش افروخته شده از آن چون مشعل فروزانی راه رهایی زحمتکشان را روشن نموده و آنان را به ادامه راه این جانباختگان فرا می خواند. تکه پاره شدن افغانستان توسط فاشیست های مذهبی (جهادی و طالبی) بعد از خروج روس ها، عرصه را بر فعالیت جنبش چپ تنگتر نمود که مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر با دشواری های بیشتری همراه گشت...

اما «حزب» در نقد پاراگراف بالا می نویسد: «... قدر مسلم است که اکونومیزم و رویونیوزم نمی تواند مشعل فروزان روشنی بخش راه رهایی زحمتکشان باشد و بطریق اولی نمی تواند بذر انقلاب را آبیاری نماید... اما در سطح بالاتر از مبارزه و مقاومت میهنی و ملی و طبق معیارها و سنجش های مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی باید قاطعانه گفت که خون های ریخته شده در پای مشی های مبتنی بر رویونیوزم، انقلاب اسلامی خواهی، جمهوری اسلامی خواهی، شعاردهی های مذهبی، پوشش های مذهبی و... به هیچ وجه نمی تواند بذر انقلاب را آبیاری نماید و مشعل فروزان روشنی بخش راه رهایی زحمتکشان باشد.»

این «حزب» به موجودیت دو مرض (رخوت تیوریک و رخوت پراتیک) در تشکیلات خود معترف است، لذا آنچه را که این «حزب» در رابطه با حزب کمونیست ایران (م.ل.م) نوشته، در مورد خوش صدق می کند چون «ما با گزافه گویی تیوریک {این حزب} مواجه هستیم که خود شکلی از رخوت تیوریک است». «این گزافه گویی تیوریک، نواقص اصلی این حزب یعنی کوچکی خطرناک اندام تشکیلاتی، بافت غلیظ روشنفکرانه و بریدگی وسیع از پایه اجتماعی طبقاتی، تا حد زیادی از دور دستی به آتش داشتن و فلج مزمن مبارزاتی اش را می پوشاند و یک حالت ارضای وجدانی مصنوعی و بی پایه برای رهبران آن به وجود می آورد که به نوبه خود باعث تعمیق و گسترش بیشتر و بیشتر نواقص متذکره می گردد.»

و همین رخوت تیوریک و پراتیک است که رهبری این «حزب» بنا به گفته «مائویست های افغانستان» «به جنبش انقلابی افغانستان بطور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص خصومت می ورزد...»؛ همین رخوت تیوریک و پراتیک است که بنا به گفته «مائویست های افغانستان» «رفیق (ض) و هسته آن تحت تاثیر «عواملی» قرار دارند که به آگاهی سیاسی طبقه کارگر و تاریخ مبارزات مردم افغانستان بدیده حسادت می بینند و تلاش می کنند تاریخ مبارزات برحق مائویستی مردم افغانستان را سالهای 1985 رقم بزنند تا نقش خود آنها... ظاهر شود»؛ همین ورشکستگی تیوریک و فلاکت پراتیک است که به قول «مائویست های افغانستان» «رفیق (ض) {که} از چنگیزخان و سوسیالیزم اسلامی دفاع می کرد... اگر دلش در برانداختن عظمت تاریخی این جنبش نمی سوزد، دلیلش قسماً در اینست که او از داشتن افتخار سرباز بودن در این جنبش محروم است. چرا او نکوشد کوه شامخ را از جا برکند تا تپه خاکی خودش در عقب آن نمایان شود.» و بالاخره همین رخوت تیوریک و پراتیک است که این «حزب» به تناقض گویی و افترا بستن رو می آورد و غیر مسئولانه صحبت می کند.

«حزب» در ادامه می نویسد: «جمالاً باید گفت که «جنبش چپ» شعله یی موجود در زمان کودتای هفت ثور 1357 و تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم شوروی، رویهمرفته جانبازانه و فداکارانه در مبارزه علیه رژیم کودتا و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی سهم گرفتند و تعداد زیادی از منسوبین این جنبش در جریان پیشبرد این مبارزه و مقاومت جان باختند. روحیه فداکارانه و جانبازانه میهنی و ملی آنها می تواند - و باید - مشعل راه مبارزه و مقاومت میهنی و ملی علیه اشغالگران کنونی و رژیم دست نشانده شان تلقی گردد.»

«حزب» می داند که عمدتاً دو سازمان چپ شعله ای (رهایی و ساما) در مبارزه علیه کودتای ثور و اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی به طور جانبازانه رزمیدند و اعضای قهرمان آن ها با خون خود سنگرهای استقلال را خونین ساختند؛ ولی باور کنید که

نمی دانیم این «حزب» چه نیازی دارد تا این خون های ریخته شده «رویزیونیستی» را ضمن ستایش روحیه فداکارانه آنان، مشعل راه مبارزه و مقاومت میهنی و ملی علیه اشغالگران کنونی و رژیم دست نشانده شان بخواند، اما وقتی ما، خون این شهدا را مشعل فروزان رهایی زحمتکشان می خوانیم، چرا رگ های گردن نویسنده می پندد، ضربان قلبش افزایش می یابد و اضطرابش را نمی تواند پنهان کند؟ شاید نویسنده باور داشته باشد که مبارزه و مقاومت میهنی چپ علیه اشغالگران، جزئی از مبارزه برای رهایی زحمتکشان نیست!

«سازمان انقلابی» در حالی که کاربرد کلمه «منسویین» از سوی این «حزب» در مورد آن جانبازان را ناشی از بیگانگی با ادبیات مارکسیستی می داند، آن جانبازان قهرمان را کمونیست های آگاه و متعهدی می داند که با وجود اشتباهات و کمبودها در تشکلات شان، تا پای دار رفتند و به تعهد شان نسبت به رهایی زحمتکشان از زنجیرهای اسارت اشغالگران و دولت پوشالی وفادار ماندند و کارنامه های سرخ از خود به جا گذاشتند، که باید به حیث حماسه های مبارزاتی برای نسل آینده انقلاب تدریس شوند.

سر ما در مورد معمای تناقض گویی این «حزب» خلاص نشد. این «حزب» وقتی پای مصاحبه با «جهانی برای فتح» می نشیند، با «گردن فراز» در مورد «خون رویونیست ها» سخن می گوید: «در دوران مبارزه علیه رژیم کودتای هفت ثور (اردیبهشت) و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست، شعله ئی ها وسیعاً در درون این مبارزه و مقاومت جای گرفتند و در مناطق بسیاری از کشور در میان توده های رزمنده و مقاومت کننده رفتند. متأسفانه این حرکت توده ئی تقریباً در مجموع به صورت اصولی و درست براه نیفتاد و پیش نرفت. اما با آنهم در طی چند سال اول این مبارزه و مقاومت که شعله ئی ها در آن به اشکال و صور گوناگون حضور فعال داشتند، توده های مناطق تحت فعالیت آنها، ولو بصورت مغشوش، ناقص و حتی در مواردی نادرست، تفاوت میان آنها و سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویونیست شان را هم در نظر و هم در عمل دیدند. خاطرات این دوره های مبارزاتی هنوز در ذهن بخش های معینی از توده ها وجود دارد و می تواند به مثابه یک میدان قابل اتکای اولیه در فعالیت های توده ئی مورد استفاده قرار بگیرد و در واقع در حد معینی، علیرغم محدودیت ها و عدم گستردگی، بعد از برآمد جنبش نوین کمونیستی در طی بیست سال گذشته مورد استفاده قرار گرفته است.» نه امپریالیزم و نه اسلام - مصاحبه با رهبر مائویست افغانستان

از این «گردن فرازی» چه می توان استنتاج کرد، مگر غیر از اینست که شعله ای ها (عمدتاً ساما و رهایی) با تمام اشتباهات و کمبودها علیه سوسیال امپریالیزم رزمیدند و به خاطر این رزم میان توده ها رفتند تا زحمتکشان به رهایی برسند و چنان رزمیدند که «خاطرات این دوره های مبارزاتی هنوز در ذهن بخش های معینی از توده ها وجود دارد و می تواند به مثابه یک میدان قابل اتکای اولیه در فعالیت های توده ئی مورد استفاده قرار بگیرد؟ اگر این رزم برای رهایی زحمتکشان نبود و توده ها درک نمی کردند که شعله ای ها با تمام کمبودها و اشتباهات و حتی انحرافات شان می توانند آنان را به رهایی برسانند، مگر خاطرات مبارزاتی آنان در ذهن شان جا می گرفت؟ و اگر این رزم برای رهایی زحمتکشان نبود، «حزب» چه ناگزیری دارد که از آن «به مثابه یک میدان قابل اتکای اولیه در فعالیت های توده ئی» کار بگیرد؟ مگر قرار است وقتی این «حزب» سخنش با ما باشد، «از خون های ریخته شده در پای مشی های مبتنی بر رویونیزم» هیاو راه بیاندازد، ولی وقتی به پای صحبت «جهانی برای فتح» می نشیند، با «گردن فرازی» مبارزه و خون های ریخته شده «رویزیونیست ها» را «قاعده قابل اتکا برای پیشبرد مبارزه» اش علم کند؟ این برخورد غیر از دو رویی و اپورتونیزم مزمن چیز دیگری را به نمایش نمی گذارد.

وقتی این «حزب» اعلام می کند که «خون های ریخته شده در پای مشی های مبتنی بر رویونیزم... شعاردهی های مذهبی، پوشش های مذهبی و... به هیچ وجه نمی تواند بدر انقلاب را آبیاری نماید و مشعل فروزان روشنی بخش راه رهایی زحمتکشان باشد»، چرا خود با جانورترین نوع این اسلامیت ها و با فاشیست ترین شعارهای مذهبی «همسویی» نشان می دهد؟ آیا این همسویی «حزب»

می تواند بذر انقلاب را آبیاری کند؟ همسویی با امارت اسلامی و طالبان انتحاری هر گند و مندی را می تواند آبیاری و سیراب کند، جز بذر انقلاب!

در ادامه مقدمه برنامه سازمان نوشته شده است: «تکه پاره شدن افغانستان توسط فاشیست های مذهبی (جهادی و طالبی) بعد از خروج روسها، عرصه را بر فعالیت جنبش چپ تنگتر نمود که مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر با دشواری های بیشتری همراه گشت.»

اما «حزب» می گوید: «در مورد موضوع مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر در افغانستان، قبل از هر چیزی باید گفت که مشکل اصلی، از همان ابتدای براه افتادن جنبش چپ شعله یی، مشکل ایدئولوژیک - سیاسی درونی خود این جنبش بوده است. اگر این جنبش خود درین مورد مشکل نمی داشت، هم اصولی، هم مفید و هم ممکن بود که در همان ابتدای تشکیل «سازمان جوانان مترقی» در 13 میزان 1344، به جای تشکیل چنین سازمانی، حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائویست (آن وقت مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان تشکیل می گردید. بار دیگر در زمان مصادف با کودتای هفت ثور 1357 توسط روبریونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، وقتی جنبش وحدت طلبانه میان بخش های مختلف چپ شعله یی براه افتاد، هیچ بخشی، به شمول کمیته تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان، نتوانست به موضوع تشکیل حزب کمونیست در کشور برخورد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی درست داشته باشد و در واقع به همین خاطر یکبار دیگر چانس تشکیل حزب از دست رفت.»

درک این «حزب» از امر حزب سازی چنان سطحی است که باور دارد در 13 میزان 1344 به جای جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی باید حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائویست) تشکیل می گردید و گویا این «چانسی» بود که از دست رفت. این برداشت می رساند که برای این «حزب» معیارهای پایین عضوگیری، تشتت فکری حاکم بر سازمان جوانان مترقی، عدم پیوند ارگانیک با توده ها و باقی ماندن س.ج.م عمدتاً به شکل یک جریان روشنفکری شهری و سطح نازل آگاهی از مارکسیزم - لنینیسم اصلاً آزاردهنده نیست. «حزب» در سند «مائویست های افغانستان در یک حزب واحد متحد میشوند» می نویسد: «سازمان جوانان مترقی حلقه ها و نیروهائی را که دارای وحدت ایدئولوژیک - سیاسی نبودند بدور هم جمع کرده بود. آنها بیشتر بشکل یک جبهه عمل میکردند تا یک سازمان...» با تمام این وضعیت درهم و برهم سازمان جوانان مترقی، «حزب» چنان ذوقزده حزب سازی است که حاضر است پروسه دیالکتیکی تأسیس حزب را نیز «چانس» بخواند!!

«حزب» بدون اینکه نادرستی جملات فوق ما را به اثبات برساند، از «مشکل اصلی» صحبت می کند (ده کجا و درخت ها کجا؟) ما از دشواری های بیشتر مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر صحبت می کنیم و «حزب» به خاطر خالی نماندن «عریضه» از «مشکل اصلی» و «از دست دادن چانس»!!

مگر «حزب» خلاف ما نظر دارد که فاشیست های مذهبی با این اعلان که شعله ای ها خطرناکتر از دیگران هستند، عرصه را بر فعالیت جنبش چپ تنگتر می کردند و دشواری ها را افزایش می دادند؟ «حزب» با ما هم نظر است، ولی نمی دانیم وقتی مرض «نقد» به سراغش می آید، چرا یکباره فراموشکار می شود؟ با هم می خوانیم: «در همین دورانی که مائویست ها در وضع ناگواری قرار داشتند، حکمتیار پیشنهاد کرد که از بین بردن روس ها کار ساده تر است تا از بین بردن مائویست ها؛ بنابر آن پیش از آن که با روس ها بجنگیم باید کار مائویست ها را یکطرفه کنیم. بهمین اساس بود که نیروهای ارتجاعی اسلامی، منجمله احمدشاه مسعود این به اصطلاح شیر پنجشیر، در بعضی حالات با روس ها کنار آمدند تا علیه انقلابیون جنگ کنند و مائویست ها را شکست دهند.»

آیا اعلان «یکطرفه کردن و تلاش برای شکست مائویست ها» به وسیله گلبدین و مسعود و حمایت بیدریغ امپریالیست ها و ارتجاع منطقه از این جرثومه های کثیف و اقدام عملی آنان برای ضربه زدن شعله ای ها و به خون افتادن رهبران عزیز جنبش به وسیله این

فاشیست های مذهبی، عرصه را بیش از پیش بر چپ تنگتر نمی ساخت؟ آیا این تنگتر شدن عرصه، شعله ای ها را با دشواری های بیشتری روبرو نمی ساخت؟ و آیا این هر دو زمینه ساختن حزب واقعی طبقه کارگر را از چپ انقلابی نمی گرفت؟

ولی چیزی که در این میان روشن است، ایجاد «حزب»ی از نوع شما، کاری بود ساده به اندازه نوشیدن یک گیلان آب. و اگر چپ به چنین ذوقزدگی «چانسکی» رو می آورد، ساما و رهایی هر کدام حق داشتند هشت تا ده «حزب» از نوع شما داشته باشند. تأسیس «حزب» شما سرگرمی روشنفکرانه ای بود که نیاز چپ افغانستان را برآورده نمی تواند. «حزب»ی که نه تنها در افغانستان حضور ندارد، توده های مردم آن را نمی شناسند و در سنگرهای داغ مبارزه مسلحانه تجربه نیاندوخته است، بلکه به جای تمام اینها «رهبران» آن در تقلا و ویزای ناروی، کانادا، سویدن، آلمان، هالند و غیره پشت غرفه های سفارتخانه ها و کنسولگری ها انتظار می کشیدند؛ هر چه بوده می تواند جز حزب طبقه کارگر.

با این همه، آیا حق داریم سناریوی ساختگی این «حزب» مبنی بر «مبارزه علیه دولت ارتجاعی و سپس امارت اسلامی» را قبول کنیم؟ ما به عنوان مارکسیست هایی که در متن جامعه افغانستان قرار داریم، لاقول چنین حقی نداریم. این سناریو می تواند مصرف «جاء»ی داشته باشد و یا به مذاق «تشریفة حقیقت» و «جهانی برای فتح» خوش بیاید. این تنها و تنها سازمان رهایی (با تمام اشتباهات، کمبودها و انحرافات جدی و زننده) بود که در حد توانش علیه جهادی ها و طالبان کار می کرد. اینکه از این کار و یا بخش هایی از این کار چه هدفی را دنبال می کرد، بحث جداگانه است. این اعضای بی باک سازمان رهایی بودند که در کار افشاگرانه در زمان جهادی ها و طالبان، شلاق خوردند، توهین و تحقیر شدند، زخم برداشتند، اسیر شدند و به شهادت رسیدند؛ نه اعضای «حزب» شما که معلوم نبود در آن زمان در کجا تشریف داشتند و در کدام کشور غربی این مبارزه را به پیش می بردند! با تمام موارد فوق، حال اختیار دارید که گسست ما را از «سازمان رهایی» قص بدانید یا ناقص؟

«حزب» ادامه می دهد: «در واقع این پیوندهای ناگسسته «سازمان انقلابی...» با «سازمان رهایی...» است که این سازمان را و می دارد تا در مبحث مربوط به حزب و تشکیل حزب، آنچنان هوایی و به دور از واقعیت های موجود در جامعه حرف بزند که گویی اصلاً در شرایط جامعه افغانستان بسر نمی برد. «سازمان انقلابی...» در اولین بحث خود در مورد «حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان» مدعی شد که چون این حزب خارج کشوری است و گویا در داخل کشور حضور ندارد، نمی تواند یک حزب حقیقی تلقی گردد. سپس وقتی ما بحث «سازمان انقلابی... گسست ناقصی از سازمان رهایی...» را مطرح کردیم، ناگهان این سازمان بحث «انجوایزم» را علیه ما مطرح کرد و از این لحاظ حزب را در پهلوی «سازمان رهایی...» قرار داد. بعداً نکته اصلی مورد اختلافش با حزب را اختلاف بر سر تاریخچه جنبش چپ افغانستان اعلام کرد. آخرین بحث این سازمان در مورد حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان این است که این حزب از موثریت مبارزاتی لازم در جامعه افغانستان برخوردار نیست. دیده شود که باز هم چه نکته یا نکات «تازه ای» به عنوان نکته یا نکات اصلی مورد اختلاف با حزب توسط سازمان متذکره عنوان می گردد.»

ما در اولین بحث خود تنها مدعی خارج نشینی این «حزب» نشده ایم، بلکه در شماره اول «به پیش» نوشتیم:

«1- حزب کمونیست با آنکه جامعه افغانستان را نیمه فیودالی - مستعمراتی می داند و نبرد خلق، جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات را شعار می دهد، فعالیت هایش بیشتر به بیرون از افغانستان متمرکز بوده، در داخل کشور محسوس نمی باشد... بدین گونه شعارهای جنگی آن معنی واقعی پیدا نکرده...»

2- حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با آن که در تیوری خود را پیشاهنگ طبقه کارگر افغانستان می داند، اما عملاً خود را تا حال از چهارچوب مناسبات ملیتی به طور لازم نکشیده، محل اصلی فعالیت ها، کادرها، اعضا و محل کار آن در بیرون از کشور با

این مشخصه آمیخته می باشد و به این خاطر تا حال قادر به ایجاد حزبی در چهارچوب مناسبات همه خلق های افغانستان با ویژگی های ملیتی، نشده است.

3- این حزب از لحاظ فراگیری تا حال قادر نشده است که با مشخصات یک حزب تبارز نماید... رشد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از لحاظ کمی و کیفی نشان می دهد که از ایجادش تا حال در سطح چند ولایت محدود، به شکل افراد هم حضور نداشته و تا رسیدن به حزب واقعی طبقه کارگر فاصله درازی دارد.»

ادعای ما مبنی بر اینکه این «حزب» خارج کشوری است و در داخل حضور ندارد، نه ادعای محض، بلکه از واقعیت های عینی این «حزب» نشأت می کند. مگر خود همین «حزب» در «نشریه حقیقت» سنبله 1384 به چنین چیزی اشاره نکرده است: «فعالیت های دموکراتیک ما {فعالیت های مبارزاتی حزب}، مشخصاً در عرصه جوانان و زنان، تا حال فعالیت های محدود و محلی و همچنان عمدتاً خارج کشوری بوده است.» فعالیت های محدود، محلی و عمدتاً خارج کشوری چه را نشان می دهد؟ مگر ما چیزی غیر از این گفته ایم؟ و آیا پس از سال 1384 فعالیت های این «حزب» - تأکید می کنیم حزب - را جز از محدوده محلی و عمدتاً خارج کشوری، تا حال کسی از جنبش چپ کشور جای دیگر هم شاهد بوده است؟ مگر در همین پایتخت، جایی که نبض سیاست کشور با تندی می زند، رفقای جنبش نشانه های ولو کوچک از فعالیت های این «حزب» دیده اند؟

این «حزب» با محدودیت های جدی تشکیلاتی روبروست، از اینرو از اثرگذاری مبارزاتی حتی در همان محدوده محلی نیز برخوردار نیست. این محدودیت تشکیلاتی به اندازه جدی است که این «حزب» با وجود تصمیم در مورد ماهنامه ساختن ارگان نشراتی اش، نمی تواند به چنین امری دست یابد. سند «تدویر موفقیت آمیز سومین پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» در این مورد می نویسد: «ما تا حال نتوانسته ایم مطابق به مرام نشراتی شعله جاوید (دوره سوم) و همچنان مطابق به فیصله پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب، ارگان مرکزی حزب را به یک ماهنامه مبدل نمائیم. متأسفانه شعله جاوید کماکان فصلنامه ای باقی مانده است که حتی در مقاطع معینی حالت یک نشریه غیر موقوت را بخود می گیرد. علت این امر را باید در محدودیت های تشکیلاتی حزب... جستجو نمود. (تکیه از ماست) ما باید برای رفع محدودیت های تشکیلاتی که باعث عدم انتشار ماهانه ارگان مرکزی حزب می گردند، مبارزات جدی و پیگیری را پیش ببریم...» «حزب» در ادامه می گوید: «معهدا پولینوم سوم کمیته مرکزی حزب به این نتیجه رسیده است که محدودیت های تشکیلاتی متذکره، بلافاصله بعد از تدویر پولینوم قابل رفع نیستند...»

این محدودیت تشکیلاتی واقعاً بسیار جدی است و این تشکیلات به گفته ایرانی ها «دیگه خیلی کوچیکه!» به اندازه «کوچیکه» که «حزب» حتی در چارچوب آن نمی تواند ارگان مرکزی اش را طبق مرام نشراتی منتشر نماید!

حزب عالی ترین شکل تشکل پذیری و بیانگر همزمان کیفیت و کمیت است. به قول رفیق مائو، هر کیفیت خود را در یک کمیت معین تبارز می دهد و بدون کمیت، هیچ کیفیتی نمی تواند وجود داشته باشد. کیفیت کار تشکیلاتی این «حزب» نشان می دهد که کمیت آن در سطح بسیار نازل قرار دارد، از اینرو از اثرگذاری لازم مبارزاتی در افغانستان برخوردار نیست. چگونه می توان گروپ یا جمعی را که هنوز شکل تشکیلاتی اش را به سختی می توان با یک سازمان وسیع مقایسه کرد، حزب و آن هم حزب حقیقی خواند؟ چگونه می توان این سناریوی حزب را پذیرفت که «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بزرگترین نیرو و نیروی عمده... است که چند سازمان توده یی را تحت رهبری دارد و برای مقاومت ضد امپریالیستی انقلابی در کشور از همان ابتدای جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه علیه افغانستان، فراخوان داده است؟» چگونه می توان قبول کرد که «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان تشکیل خود تا حال نیروی انقلابی سکولار عمده مقاومت کننده علیه اشغال بوده است. چند سازمان توده یی تحت رهبری حزب قرار دارد که در بخش های مختلف کشور، یک جنبش توده یی ضد امپریالیستی و ضد اشغال را پیش می برند؟»

آیا این ادعای بلند بالا با «محدودیت تشکیلاتی حزب» همخوانی دارد؟ «حزب»ی که قادر نیست ارگان مرکزی اش را تا سطح ماهنامه ارتقاء دهد، می تواند چنین ادعایی بکند؟ سازمان ما که به شکلی از اشکال در چهار سمت کشور حضور دارد، از این «سازمان های توده ای» و اثرگذاری مبارزاتی آن خبری ندارد، و به یقین کامل گفته می توانیم که سازمان های چپ انقلابی دیگر نیز از موجودیت سازمان های این «حزب» در افغانستان بی خبر اند. چرا «حزب» با وجود بلند کردن شعار «جنگ خلق» و این همه سازمان های گسترده توده ای، نبرد مسلحانه را آغاز نمی کند؟

ما با این سناریوی ساختگی «حزب» نمی توانیم موافق باشیم، زیرا تا کنون از این «حزب» با «چندین سازمان توده ئی در بخش های مختلف کشور...» حتی شعار دیواری ضد اشغال ندیده ایم. ما تا کنون صدای شلیک یک مرمی از آدرس این «حزب» که «چندین سازمان توده ئی را تحت رهبری دارد و برای مقاومت ضد امپریالیستی انقلابی در کشور از همان ابتدای جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه علیه افغانستان، فراخوان داده است» نشنیده ایم.

سازمان انقلابی افغانستان اعلام می دارد، در صورتی که یکی از نیروهای عمده دارای چندین سازمان توده ای در بخش های مختلف کشور می بود، وظیفه انقلابی اش ایجاب می کرد تا در گوشه گوشه کشور با صفیر گلوله ها خواب خوش امپریالیست ها و دولت پوشالی را حرام سازد، اما متأسفانه واقعیت تشکیلاتی و سازمانی کنونی ما چنین نیست. ما از این «حزب» می خواهیم به جای این سناریوسازی ها به «سبک کار بی حال حزب» توجه کند تا شعارهای «جنگ خلق»ش، به شعارهای خشک و بی معنی مبدل نشود!!

این «حزب» با تناقض گویی های دردناکی پیش می رود: در کانادا اعلام می کند که «چند سازمان توده ئی تحت رهبری حزب قرار دارد که در بخش های مختلف کشور، یک جنبش توده ئی ضد امپریالیستی و ضد اشغال را پیش می برند»، اما در سند حزبی «سبک کار حزب را اصلاح نماییم» چیز دیگری می گوید: «ناگفته پیداست که در نیمورد تلاش ها و موفقیت های ما کم و بیحالی ها و عدم موفقیت های ما زیاد بوده است. این وضعیت، علیرغم تمامی مشکلات و موانع موجود عینی و ذهنی، باید قاطعانه اصلاح گردد. حزب یک فرقه روشنفکرانه فرو رفته در خود نیست. اگر چنین باشیم و چنین باقی بمانیم فقط خواهیم توانست در خود بپوسیم و در نهایت مبارزات انقلابی پرولتری و توده ئی را زیان برسانیم.» (تکیه از ماست)

به نظر ما سطور فوق خلاف سناریوی ساختگی، واقعیت تشکیلاتی این «حزب» را نشان می دهد. زیرا همین بی حالی ها و عدم پیوند فشرده با توده ها است که «پولینوم طولانی شدن بیش از اندازه این مرحله تدارکی مبارزاتی {جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی} را جلداً مورد انتقاد قرار داده»، «و... در مورد خطر مبدل شدن شعار «مبارزه برای برپایی و پیشبرد جنگ...» به یک شعار کاملاً خشک و خالی قویاً هشدار...» می دهد. - کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان - 23 اگست 2009

از 2009 تا حال نزدیک به سه سال می گذرد. این «حزب» با وجود هشدار قوی «در برابر خطر تبدیل شدن شعار جنگ خلق به یک شعار کاملاً خشک و خالی» در این مدت دستاورد خاصی نداشته است. نه ما شاهد جنگ خلق بودیم، نه هم آغاز مقاومت مسلحانه سازمان های توده ای «حزب» و نه هم لبیک گفتن توده ها به فراخوان «حزب». پس نتیجه می گیریم که نه حزبی در کار است، نه سازمان توده ای، نه نیروی عمده و نه هم فراخوان؛ همه اش فقط سناریو است.

این تنها ما نیستیم که با سناریوی «حزب» روبرو هستیم. رفقای سابق «حزب» ضمن «تپه خاکی» خواندن «حزب» باور دارند که «کنون شک ما به یقین مبدل گشته که حزبی به معنی واقعی کلمه وجود داشته باشد و اگر احیاناً چنین چیزی باشد فعالیت در آن دیگر کار برای پیشبرد امر انقلاب و جنبش کمونیستی، رهایی خلق افغانستان از اشغال امپریالیزم و بیداد سگان زنجیری آن نیست.» - اعلام جدائی از حزب کمونیست (مائویست) افغانستان!

و از همین رو «سازمان انقلابی» نوشت: «حزبی که قادر به ایجاد کمیته های سازمانی در میان توده های زحمتکش و در میان پیشروترین آنان قادر به تأسیس کمیته های آموزش مارکسیستی نگردد، کادرهای آن در میان توده ها حضور فعال نداشته باشند، و به پرورش انقلابیون پیشرو و حرفوی نپردازد و با ده ها توجیه تیوریک حضور خود را در خارج از توده ها و خارج از کشور، انقلابی جلوه دهد، جز پرداختن به جدل های روشنفکرانه ذهنی و عدم آگاهی از زندگی دوزخ آسای توده ها به تحلیل های ذهنی و سطحی و کلی گویی های گمراه کننده، از خواست توده ها به دور مانده، ادعای پیشاهنگی آن کاذبانه می باشد.» و اینک می بینیم که با ورشکستگی تیوریک و فلاکت پراتیک این «حزب» حکم سازمان ما به اثبات می رسد.

از بحث در مورد تاریخچه جنبش با این «حزب» می گذریم، زیرا نظرات سازمان در «به پیش» شماره اول و نوشته «پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم» با توضیحات لازم بیان شده است؛ اینجا بحث انجوازم را با این «حزب» دنبال می کنیم.

«سازمان انقلابی» قبل از این از هواداران خود پیام گرفته بود که «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان در رقابت انجو و فندگیری، «سازمان رهایی» را پشت سر گذاشته و روابط مشکوکی با «دور» های بین المللی دارد، و از ما خواسته بودند تا در روابط با این «حزب» از احتیاط لازم کار بگیریم. از آنجایی که هواداران ما یکی از دایره های وسیع مصونیتی سازمان به شمار می روند، سازمان به این پیام اهمیت داد و به تحقیق بیشتر در مورد این «حزب» آغاز کرد. البته این «حزب» که خود را هشت قاته «مائویست» می خواند، این اصل مهم اندیشه مائوتسه دون را که «تحقیق ناکرده حق سخن ندارد» به غلط «گردآوری مخفیانه اطلاعات» فکر کرده، آن را به کار «جاسوسی» ربط داده است.

سازمان در سند «پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم» نوشت: «... بعد از آنکه «کهن پیر انجوازم» به این حزب پیوست، رهبری حزب را مجذوب پولسازی و انجوازم ساخت که اثرات و انعکاس آن در داخل، به زودی «حزب» را به انشعاب کشاند. ما تاجایی از فعالیت های انجویی این حزب مطلع هستیم، اما ضرورت به تحقیق بیشتر داریم تا بدانیم که آیا درین مورد پا به پای سازمان رهایی مانده و یا از آن پیشی گرفته است»

این «حزب» به ضرورت ما در تحقیق بیشتر در سند «مکتب کوتاهی در مورد انجوازم» چنین پاسخ داد: «ما خود حاضریم زمینه خوب انجام چنین «تحقیقات» را برای سازمان مذکور مساعد سازیم، هیچ نیازی برای سازماندهی «تحقیقات» مخفی در بنمورد - و هر مورد دیگری - علیه حزب کمونیست (مائویست) افغانستان وجود ندارد. آنچه «سازمان انقلابی...» درین زمینه نیاز دارد خارج شدن از حصار دیرین انزوای «گروهی»، ترک برج و باروسازی های سکتاریستی و مهمتر از همه، گسست قاطع از منش و کنش گردآوری مخفیانه اطلاعات در مورد سایر شخصیت ها و نیروهای چپ... است.»

اگر شیوه تحقیق این «حزب» بر «گردآوری مخفیانه اطلاعات» یا همان جاسوسی استوار است، چیزی گفته نمی توانیم. ولی ما با اصل مائویی ناگزیر بودیم به تحقیق بیشتر پردازیم و این تحقیق هنوز ادامه دارد. «حزب» مطمئن باشد که در این پروسه نیازی برای «سازماندهی «تحقیقات» مخفی» در مورد انجوازم «حزبی» پیش نیامده است. ما در این تحقیق پای «حمد برومند» را عقب می کشیم و عجلتاً به اسنادی از یاران منشعب «حزب»، هواداران - یا همان اعضای - «حزب» و اسناد خود «حزب» اکتفاء می کنیم.

«مائویست های افغانستان در کانادا» در سند «علام جدائی از حزب کمونیست (مائویست) افغانستان!» ضمن قطار نمودن این «حزب» در جمله «رهزنان NGO» می نویسد: «فساد در حلقه رهبری به حدی رسیده که آنها NGO های شان را کار برای کمونیزم و سوسیالیزم، جنگ خلق و رهایی مردم کشور از جنگال اشغال امپریالیست ها می خوانند. آنها حتی یک مقاله در مورد ماهیت NGO ها نوشته اند تا دست های پشت پرده عاملین وابسته سازی مردم ملل عقب مانده (NED و CIA) افشا نشوند»، «در حالیکه در تمام کنفرانس های بازسازی افغانستان در لندن، ژنیو، برلین و توکیو شرکت می کنند، علیه سلطه امپریالیزم و بازسازی افغانستان نیز چیزهای

را نجوا می کنند. آنها کمونیزم و اصول تشکیلاتی را در جهت استحکام ساختار کارهای NGOهای شان به کار می برند. بعباره دیگر آنها روابط تشکیلاتی را در خدمت استحکام تشکیلات NGOهای شان تبدیل نموده اند و روابط تشکیلاتی حزبی در عین زمان روابط رئیس و راننده، رئیس و مامور و مستخدم نیز هست! نویسنده «حزب» مطمئن باشد که ما نیازی برای «گردآوری اطلاعات مخفی» در این مورد ندیده ایم، حال اگر یاران منشعب افترا می بندند، این وظیفه «حزب» است که به آن رسیدگی نماید.

«مائویست های افغانستان» در سند «بدون مبارزه با اپورتونیزم مبارزه با سرمایه داری ممکن نیست!» می نویسند: «... ما می دانیم که طالبان ظاهر قضیه اند و در عقب آنها در گام اول ISI و در پله بالاتر از آن CIA قرار داشت، آیا مسئله در حدود مولوی آخندزاده باقی می ماند که گفته می شود و یا اینکه ارتباط طالبان و ISI و CIA ارتباط تشکیلاتی و گزارشده می و بررسی گزارش بود؟ آیا NGOهای حزب و پروژه های میلیون ها دلار با این مسئله بی ارتباط است؟»، «فقط بگذار NGOهای حزب از رونق بیفتند، آنوقت ما خواهیم دید که «رفاقت»ها تا کجا ادامه می یابد»، «رفیق (ض) می گوید که علیه این NGOها است ولی در عمل تمام اعضای بیروی سیاسی حزبی به شمول خودش در خدمت NGOها قرار دارند.» آقای نویسنده، می بینید که ما نیازی برای «گردآوری اطلاعات مخفی» در این مورد ندیده ایم. اگر باز هم یاران منشعب بر شما افترا می بندند، باید تکلیف خود را با آنان روشن سازید، نه اینکه ما را متهم به «گردآوری اطلاعات مخفی» کنید.

«فولادگر» به نمایندگی از «مائویست های افغانستان» در سند «(نجوها) کمک های خیریه یا سازمان های تمهید و توطئه استراتژی امپریالیزم؟) می نویسد: «تا زمانیکه این حزب انجوبازی می کرد، ما علیه این خطای آنها مبارزه کرده ایم و اکنون که آنها می گویند دیگر انجو ندارند، ما حرف های آنها را قبول می کنیم و علیه آنها در این مورد چیزی نمی گوئیم و حتی اسنادی را که در مورد انجوبازی های آنها داریم بیرون نمی دهیم، زیرا تثبیت این مسئله از نظر سیاسی دیگر معنی ندارد»، «آیا ادعای ما در مورد انجوبازی این حزب «ادعای بی نهایت غیر منطقی» بوده؟ اگر واقعاً چنین است، پس چرا نمی گذارند جنبش انقلابی افغانستان قضاوت کند؟ ما فکر می کنیم که هیچ چیز «بی نهایت غیر منطقی تر» از این نیست که آدم تصور کند، جنبش انقلابی افغانستان افراد را نمی شناسد و نمی داند که این آقای که در فلان کنفرانس بازسازی افغانستان در برلین یا ژنیو، توکیو یا تورنتو وغیره شرکت کرده چه کسی هست؟»، «ما در بالا گفتیم که ما (مائویست های افغانستان) برای هر گفته ما سند و مدرک داریم و حتی در مورد امپریالیزم و ارتجاع به عراق گویی و مبالغه دست نمی زنیم، چه رسد به این که در مورد رفقای ایدئولوژی ما عراق و مبالغه کنیم. اما به دلیل آنکه این رفقا اکنون در جهت درست به حرکت درآمده و انجوبازی را محکوم می کنند، لازم نمی بینیم با آنها سر معرکه و شاهدبازی را باز کنیم.»

موضع گیری سیف و اپورتونیستی «مائویست های افغانستان» در مسئله انجوازم «حزب» نشان می دهد که میان «حزب» و یاران «آشتی» صورت گرفته است، ورنه چگونه یک «مائویست» می تواند با این سادگی و معصومیت از مسئله ای به این اندازه مهم سرسری بگذرد. «مائویست های افغانستان» باید بدانند که اولاً، موضع گیری نوشتاری علیه انجوبازی به معنی رد انجوازم در پراتیک نیست، ورنه سازمان رهایی در نوشتار جانبی بیش از همه ضد انجوبازی است و آن را «استفاده از تضاد میان امپریالیست ها» به خورد صفوف می دهد. ثانیاً، «حزب» ادعای «مائویست»ها را نمی پذیرد و می گوید که «هیچگاهی صاحب انجو نبوده و مسئولیت پیشبرد کارها و سازماندهی انجوبی را بر عهده نداشته است». با این نه پذیرفتن، به نظر ما نیاز است که «مائویست ها» «اسنادی را که در مورد انجوبازی های آنها دارند، بیرون بکشند، زیرا «تثبیت این مسئله از نظر سیاسی» هنوز بر معناست.

اکنون که مسئله انجوبازی «حزب» آفتابی شد، ما می خواهیم بدانیم: «حزب» با کی ها روابط انجوبی دارد؟ این فندهای ملیون دالری در برابر کدام خدمت و وظیفه داده می شود؟ کدام کشورها و سازمان های استخباراتی این پول را می پردازند؟ وظایف مشخص

«حزب» در ازای به دست آوردن این فندها چه است؟ نقش رابطه گیری با طالبان در اجرای پروژه ها در کدام سطح قرار دارد؟ کدام ارگان های جهانی و سفارت های کشورهای غربی، نمایندگان این «حزب» را در کنفرانس های متذکره منظور می کنند؟ نقش مستقیم امپریالیست های امریکایی در این «کمک» ها در کدام سطح قرار دارد؟ آیا «حزب» مثل «رهایی» از انجوها برای «استفاده از تضادها» کار می گیرد؟ چند تا مدال و ایوارد برای انجام «بهرتر» و «خوبتر» و «موثرتر» پروژه ها تا حال به دست آورده است؟ آیا کمک ها کافی بوده است؟ آیا اجرای پروژه ها «ریخت و پاش» هایی داشته یا به وسیله «حزب» با انسجام بیشتر صورت گرفته است؟ آیا پس از آن که «حزب» در برنامه خود ثبت کرد که «کمک های وعده شده که در اصل ناکافی اند، موقعی که شکل پرداخت عملی را به خود می گیرند، باز هم نقصان می پذیرند» امپریالیست ها به این درخواست رسیدگی کردند یا نه؟ وقتی «حزب» فریاد زد که «مجموع کمک هایی که داده می شود، در مقایسه با ضرورت های بازسازی اقتصاد فروپاشیده و در مرز انهدام، بسیار ناکافی است»، استعمارگران و جنایتکاران امپریالیست به نماینده «حزب» در کنفرانس های ژنیو، لندن، توکیو، برلین و... چه گفتند؟ وقتی «حزب» صدا بلند کرد که «بخش مهمی از کمک ها به مصارف غیر مولد اختصاص می یابد» واکنش قاتلان مردم افغانستان که «کمک» می کردند، چه بود؟ آیا زمینه هایی فراهم شد تا این «کمک» ها در مصارف مولد از نوع سالون های عروسی، کارخانه ها، بلندمزل ها، خریداری زمین و جایداد و... به مصرف برسند؟ آیا امپریالیست ها به این صداها با جبین گشاده پاسخ دادند یا با پروپوزل سازی ها شما را بیش از پیش مصروف ساختند؟ و ده ها سوال دیگر که برای جنبش انقلابی کشور ما بسیار مهم به شمار می روند. اگر «مائویست ها» نتوانند این سوالات را پاسخ گویند، کسی «شورش» شان را جدی نگرفته و پیشیزی به آن ارزش قایل نخواهد شد، خواه هزار بار بنویسند که «فقط مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، نه چیزی بیش و نه چیزی کمتر از آن»! این ها پرسش های عمده و اساسی و پاسخ به آن ها از طرف «مائویست ها» تعیین کننده ماهیت واقعی «شورش» آنان است، حتی اگر این «شورش» در اروپا هم باشد! حال «مائویست ها» اختیار دارند که جنبش انقلابی را در شناخت این «حزب» کمک می کنند یا با سکوت و مماشات با انجوایزم این «حزب»، اپورتونیزم را پیشه کرده، در کنار «حزب» قلم گرفته علیه ما می نویسند. انتخاب از آن «مائویست ها» است!

ما به حیث یک سازمان به پاسخ این سوال ها ضرورت داریم، زیرا ما جزئی از این جنبش هستیم، زیرا ما علمبردار مبارزه جدی علیه انجوایزم هستیم، زیرا ما تجارب دردناک فرو رفتن یک تشکل انقلابی را در انجوایزم با خود داریم، زیرا ما با گوشت و پوست حس می کنیم که انجوها چگونه سیاست های امپریالیستی را در کشور مستعمره ما عملی می سازند، زیرا ما درک می کنیم که چگونه «پورتونیست های شرافتمند» با این ابزار کمونیست ها را از روحیه طبقاتی تهی می سازند، زیرا این «حزب» از ما می خواهد تا کارهای مشترکی داشته باشیم، و بالاخره وقتی ما از تأسیس حزب طبقه کارگر صحبت می کنیم، این «حزب» انجوایزم آن را به استهزا گرفته ما را متهم به گپ زدن «هوایی و به دور از واقعیت های موجود در جامعه» می کند و با ایما و اشاره به ما می فهماند که پشت تأسیس ماسیس حزب نگرديم، «حزب» «صدر» آماده و تیار است و عقب او صف بزئیم.

مطمناً تمام جنبش انقلابی افغانستان منتظر است که «مائویست ها» چه وقت با ارائه اسناد، ماهیت «شورشی» شان را ثابت می سازند! ولی تا آن زمان همینجا گذرا از «حزب» می پرسیم که چرا در مقابل چلنج «مائویست ها» مبنی بر داشتن اسناد انجویی «حزب» خاموش است؟ چرا از آنان نمی خواهد که اگر سندی در دست دارند، به نشر بسپارند. این سکوت معصومانه را چگونه باید تفسیر و تعبیر کرد؟

«حزب» در مورد انجوایزم می نویسد: «این هسته {مائویست های افغانستان} در مورد انجوایزی حزب و انجویزم مسلط بر حزب آنچنان راه اغراق و غلو را در پیش گرفت که رهبران حزب را صریحاً و بطور آشکار مرتبط و وابسته به مراجع امپریالیستی و بزرگترین فیودال - کمپرادورهای موجود در افغانستان محسوب کرد».

اگر قرار باشد بر اساس شیوه «حزب» لغت جنگی براه بیاندازیم و از آن به استخراج دلخواه مفاهیم برسیم، اغراق و غلو حالتی را گویند که در آن خصوصیات یک شی و پدیده بیشتر از خصوصیات واقعی آن توصیف و غیرقابل باور شود. بر اساس همین غلو و اغراق می توان نتیجه گرفت که در اصل، «حزب» انجوهایی دارد، اما وسعت آن به اندازه ای نیست که «مائویست»ها ناگزیر شده اند برای بیان آن به اغراق و غلو دست بزنند.

از شیوه لغت جنگی «حزب» می گذریم و نامه هواداران (همان اعضای) «حزب» در پاکستان واحد شماره 16 را می خوانیم که در هفدهم جولای 2008 عنوانی «مائویست های افغانستان» امضا شده و در بخش هواداران در سایت «شعله جاوید» درج است. در نامه آمده است: «از طرف حزب بارها علیه انجوبازی ها موضعگیری های جدی صورت گرفته است و این موضعگیری ها مبتنی بر برنامه حزب است. تا جاییکه می دانیم این موضعگیری ها تا حد زیادی متمر ثمر واقع گردید و اگر قبلاً انجوهایی هم بوده باشند، یا کلاً مسدود گردیده و یا تشکیلات شان در حال کاهش و رو به انحلال است.»

اما «حزب» می گوید: «هیچگاهی صاحب انجو نبوده و مسئولیت پیشبرد کارها و سازماندهی انجویی را بر عهده نداشته است.» عجب! حزب و این همه گدودی، آنهم در مسئله مهمی مثل انجوایزم؟! بیماری رخوت تیوریک و پراتیک در حزب با بیماری انارشیزم «حزبی» گره خورده و چیزی عجیبی از آن به دست آمده که نامش را فقط می توان «حزب نمونه» گذاشت!

و اینجا چند سوال از «هواداران» یا همان اعضای «حزب» مطرح می کنیم: مجموعاً چند تا انجو بود؟ چند تای آن مسدود شده است؟ تشکیلات کدام انجوها در حال کاهش است و چرا؟ چند تا رو به انحلال می رود و چرا؟ کدام کشور یا کشورها فند این انجوها را می دادند؟ کدام سفارت هماهنگی فند دادن این انجوها را بر عهده داشت؟ پول های به دست آمده به چه هدفی مورد استفاده قرار گرفته است؟ «حزب» در ازای به دست آوردن پول های «کمکی» چه وظیفه داشت؟ چه تعداد اعضای «حزبی» در این انجوها «مبارزه» می کردند؟ شرکت «کهن پیر انجوایزم» در کنفرانس های استعماری از طرف کدام سفارت منظور می شد؟ آنانی که اجازه تأسیس این نهادهای استعماری را داده بودند، کی ها بودند؟ آیا هنوز «رهبر» هستند و یا به جرم تسلیم طلبی از «حزب» اخراج شده اند؟ و...

به هر اندازه ای که درین مورد به تحقیق می پردازیم، به تناقض گویی، اتهام زنی و بی اعتباری «حزب» بیشتر پی می بریم. اگر هشدارهای هواداران خود درین باره را نادیده بگیریم، یاران سابق آن بهتر از همه این «حزب» را به ما معرفی می کنند: «رهبری این حزب به جنبش انقلابی افغانستان بطور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص خصوصت می ورزد و با توطئه و تهمت زدن فتنه ایجاد می کند...»، «... ما نه اولین کسانی هستیم که مورد حملات شخصی و اتهامات (ض) قرار گرفته ایم و نه آخرین افراد خواهیم بود...»، «این خرد ساختن با چهار حربه صورت گرفته است: .. با اتهام زدن، افترا بستن و حمله بر شخصیت و خانواده آنها... و... معرفی غیر مستقیم آنها به دستگاه اطلاعاتی دشمن، رفیق (ض) تا کنون بارها این کار را در مورد مخالفینش انجام داده است.»

و اینک اتهامات دروغین، ضد کمونیستی و ناصادقانه این جمع ما را آماج قرار می دهد، اما باید بدانند که ما در مکتب بزرگ رفیق فیض آموخته ایم که چگونه از حقانیت خود دفاع کنیم.

«حزب» در سند «مکت کوتاهی در مورد انجوایزم» می نویسد: «متأسفانه گسست «سازمان انقلابی...» از «سازمان رهایی...» در تمامی عرصه ها، منجمله در عرصه ابتلا به انجوایزم، یک گسست ناقص و نیمه تمام است. این گسست بطور روشن و واضح، گسست از انجوایزم رسانه یی و همچنان گسست از حمایت انجوایزم در سطح بین المللی را در بر نمی گیرد.»

اگر منظور «حزب» از کار رفقای ما به خاطر امرار معاش در انجوها و رسانه ها باشد، سازمان انقلابی هم «عضای خود را تشویق می نماید که حتی الوسع سعی نمایند برای امرار معاش نیز در انجوها کار نکنند و چنانچه مجبور شوند به خاطر امرار معاش به چنین کارهایی تن دهند، نباید به تبلیغات به نفع انجوها و کارهای انجویی پردازند.»

«سازمان انقلابی» باور دارد که اعضایش برای امرار معیشت و تقویۀ بنیه مالی سازمان از طریق حق العضویت و اعانه های رفیقانه باید جایی، خواه در شرکت کدام سرمایه دار، مامور دولت، کارخانهٔ فلان تاجر و فلان انجو کار کنند، اما کار کردن برای امرار معاش با کار کردن سیاسی و بخصوص انجوازم زمین تا آسمان فرق دارد. انجوازم، در ادبیات چپ به معنای راه اندازی انجوها (مراکز جاسوسی) با پول دونرهای غربی و استعمارگران برای تحریف مقاومت ذهنی مردم، به سراب بردن توده ها، عوامفریبی، جاسوسی و... است، چیزی که سازمان ما در مورد آن موضع گیری قاطع و اصولی دارد. اگر «حزب» متوجه شده است که «سازمان انقلابی» اینجا و آنجا دارای نشریات متعدد است، باید بداند که همه اش به یمن حق العضویت ها و اعانه های رفیقانه است. «سازمان انقلابی» مثل «حزب» کمونیست (مائویست) در برابر این چلنج «مائویست های افغانستان» که دارای اسنادی مبنی بر انجوبازی این «حزب» است، به سکوت ننگین تن نمی دهد، بلکه با وقار یک سازمان انقلابی اعلام می دارد: بفرمایید منسوبین «حزب» و بگویید کدام انجوی رسانه ای؟ فندش از کجا می آید؟ کدام سازمان استخباراتی حامی آنست؟ از کدام سفارت فند می گیرد؟ چه وظایفی را برای استخبارات انجام می دهد؟ چند عضو دارد؟ در چه جاهایی کار می کنند؟ تا اکنون چند پروژهٔ رسانه ای گرفته است؟ چه نوع رسانه ها در چارچوب این انجوازم کار می کنند: آژانس خبری، تلویزیون، رادیو، روزنامه، هفته نامه، گاهنامه و غیره؟ در کجا ثبت هستند؟ چه وقت ثبت شده و ثبت کنندهٔ آن ها کی است و موقف گردانندگان آن ها در «سازمان انقلابی» چیست؟ و...

ما از منسوبین «حزب» می خواهیم که بفرمایند مدارک ارائه کنند و انجوازم رسانه ای ما را ثابت بسازند. اگر نتوانند و محض اتهام می بندند، و این یا آن عضو سازمان را به خاطر کار کردن در این یا آن رسانه و یا انجو، انجوازم و انجوازم رسانه ای ما عنوان می کنند، فقط خود را بیش از پیش رسوا می سازند. «سازمان انقلابی» بر کار انجویی (سازماندهی انجویی) تف می بارد و از لحاظ مالی تنها و تنها متکی بر بازوان و عرق جبین اعضایش می باشد. اعانه های رفیقانه و کمک های هواداران سازمان است که در تقویت بنیهٔ مالی آن نقش دارد. ما با شهامت گفته می توانیم که در این زمینه مستثنی هستیم. «سازمان انقلابی» صورت حساب هر افغانی عاید و مصرف خود را دارد و این صورت حساب به کنگرهٔ سازمان گزارش داده می شود که شفافیت مسایل مالی سازمان را نشان می دهد. منظور این حزب از «حمایت از انجوازم بین المللی» را متأسفانه ندانستیم، شاید ما را به جای خود اشتباه گرفته باشد! اما اگر منظور این «حزب» از روابط ما با «حزب کمونیست نیپال (مائویست)» است، به بحث انجوازم مورد نظر رابطه ای ندارد و موضع گیری ما قبلاً در این مورد بیان شده است.

دومین اتهام «حزب» چنین آغاز می شود: «یکی از بدترین جنبه های سند ضد حزبی «سازمان انقلابی...» به گونه ای، حمایت بدون قید و شرط این سند از «دشنامنه» ضد حزبی «آقای برومند» است. این سازمان در حمایت بدون قید و شرط از «دشنامنه» ضد حزبی «آقای برومند»، از یک دید سکتاریستی تنگ نظرانه حرکت کرده، هیچ جنبه غیر اصولی در «دشنامنه» مذکور نیافته و حتی بی توجهی و عدم احساس مسئولیت در قبال مسایل امنیتی را تا حدی از او تقلید کرده است...»

«سازمان انقلابی» در سند مورد بحث نوشته است: «... از آنان (سازمان رهایی) انتظار هم نبود، زیرا چنان شیشه بار دارند که اگر کلمه ای در چنین مواردی بنویسند «فشاء» شده، بر مستمری شان اثر می گذارد (دفاعی که آقای احمد برومند از آن کرد و سازمان انقلابی تصمیم داشت تا ادب این فواحش سامایی را کف دست شان بگذارد و چه بهتر که اکنون چنین فرصتی مساعد گشت)» در کجای این چند سطر «حمایت بدون قید و شرط از «دشنامنه» ضد حزبی «آقای برومند» صورت گرفته است؟ چه «بی توجهی و عدم احساس مسئولیت در قبال مسایل امنیتی را تا حدی از او تقلید...» کرده ایم؟ منظور «کهن پیر انجوازم» است؟ شما را به «کهن پیر انجوازم» چه؟ از یک طرف می گوید که انجویی ندارید و از طرف دیگر وقتی صحبت از «کهن پیر انجوازم» می شود

پت می کشید و آن را «بی توجهی و عدم احساس مسئولیت در قبال مسایل امنیتی» می گوید. آیا غیر از این مورد خاص، «تقلید» دیگری از «برومند» صورت گرفته است؟؟

ولی پای خود «حزب» به شدت در «بی توجهی به مسائل امنیتی» می لنگد. حدود سه سال قبل یکی از هواداران سازمان، پیامی فرستاد و هشدار داد که در رابطه گیری با «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان احتیاط را فراموش نکنید که نفر اول این «حزب» در افشاگری و معرفی انقلابیون به دستگاه های استخباراتی گذشته منفی دارد. ما ضمن این هشدار، روابط خود را قسماً در سطح پایین با این «حزب» نگه داشتیم. هنوز این هشدار در گوش سازمان صدا می داد که از یاران سابق این «حزب» خواندیم: «رفیق (ض)... تمام رفقاییش را بعد از آنکه آنها بر او انتقاد کرده اند، بطرق مختلف کوشیده است خرد سازد. این خرد ساختن با چهار حربه صورت گرفته است» که یکی آن «از طریق معرفی غیر مستقیم آنها به دستگاه اطلاعاتی دشمن» می باشد و «رفیق (ض) تا کنون بارها این کار را در مورد مخالفینش انجام داده است». هشدار هوادار و حکم صریح یاران سابق این «حزب» ما را واداشت تا در عرصه تصمیم گیری برای کارهای مشترک با این «حزب» از دقت لازم کار بگیریم. هنوز در مرحله دقت قرار داشتیم که «صدر» به سراغ «سازمان انقلابی» آمد و بطور غیر مستقیم به معرفی اعضای سازمان پرداخت که رگه های آن در سند «نگاه اولیه ای به «برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان»» به وضوح دیده می شود.

«نقد» «حزب» ادامه می یابد و از زیر سایه «کمک رسانی رفیقانه» «چهره استادانه» نویسنده خودنمایی می کند. بحث به عوامل ضربه شدید بر اندیشه چپ می رسد. «حزب» می گوید: «این صرفاً اشغال افغانستان زیر نام به اصطلاح سوسیالیزم و کمونیزم نبود که بر اندیشه چپ ضربه شدید وارد کرد. اگر خود چپ شعله یی، حتی قبل از تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها، مبارزه کمونیستی علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی را به فراموشی نمی سپردند و در عین حال به مشی های اسلامی در نظر و عمل پناه نمی بردند و در یک کلام خط مشی کمونیستی شفاف و روشنی می داشتند، به یقین تأثیرات منفی ضربه متذکره تا حد زیادی در همان زمان خنثی می شد.»

ما ضمن اینکه از قید «صرفاً» استفاده نکرده ایم، نوشته ایم: «اشغال افغانستان در اواخر دهه هفتاد میلادی زیر نام به اصطلاح سوسیالیزم و کمونیزم، ضربه ای جبران ناپذیری بر بدنه اندیشه چپ وارد نمود و این باعث شد تا توده ها را هر چه بیشتر از این جنبش فاصله دهد، توده هایی که فقط این اندیشه می تواند آنان را از زیر یوغ استثمار، استعمار، فقر، تجاوز و بدبختی نجات دهد...» موکداً باید گفت که نقد «حزب» رفیقانه نه بلکه مغرضانه است، ورنه «حزب» خوب می داند که در کنار «برنامه و اساسنامه سازمان» سند مهم جمع بندی از جنبش چپ که دربرگیرنده ضعف ها، نارسایی ها، اشتباهات و انحرافات جنبش، و مشی سازمان می باشد، نشر شده که در آن تمام موارد با جزئیات بیان گردیده است. ولی سوال اینجاست که آیا «حزب» واقعاً سوای آن می اندیشد که «سازمان انقلابی» به آن اشاره نموده و یا «حزب» تعهد کرده است که از بام بلند تناقض گویی پایین نیاید؟ این «حزب» وقتی با ما روبرو است یک چیز، و وقتی با «جهانی برای فتح» روبرو می شود چیز دیگری فتح می کند، بدون اینکه یک بار هم از گفته های گذشته خود انتقاد کند!

در سند «نه امپریالیزم و نه اسلام - مصاحبه با رهبر مائویست افغانستان» پاسخ این «حزب» در برابر این پرسش که «افغانستان توسط اتحاد شوروی اشغال شد و احزاب حاکم که در آن زمان خود را «کمونیست» می نامیدند، حکومت ظالمانه ارتجاعی را بر مردم اعمال می کردند، چه چالش هائی را این مسئله در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می دهد؟» چنین بیان شده است: «دعاهای کمونیستی دروغین آنها در ذات خود زمینه ساز برداشت های غلط بسیاری از توده ها در مورد کمونیزم و کمونیست ها بود و هست. این وضعیت در همان ابتدای سر بلند کردن مبارزات ضد رژیم مزدور و مقاومت های ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، از لحاظ عینی و ذهنی،

فشارهای شدیداً مخرب و منفی بر جنبش چپ و مبارزات شان در افغانستان اعمال نمود... همچنان تأثیرات مخربی که ادعاهای کمونیستی دروغین بالای توده ها داشته است کماکان عمل می نماید... یکی از چالش های دیگر، اتهام استبداد بر کمونیست ها است، طوری که می دانیم حاکمیت سوسیال امپریالیست های اشغالگر و مزدوران شان در افغانستان یک حاکمیت استبدادی و متکی بر سرکوب توده ها بود. ظاهر کمونیستی این استبداد و سرکوب در ذات خود نیز خواهی نخواهی دامنگیر کمونیست های حقیقی شده و می شود، کما اینکه انتی کمونیسم به شدت برای تعمیم آن بالای کمونیست های حقیقی کوشیده و کماکان می کوشد... البته در شرایط کشوری مثل افغانستان که تطبیق گاه مستقیم کمونیسم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رونیونیست بومی شان بوده است، شدت و گستردگی این چالش ها نسبت به جاهای دیگر بیشتر و وسیع تر است...

و «حزب» جمعبندی می کند: «... تسلط فرهنگ فئودالی بر جامعه، موجودیت ماسک دروغین دموکراسی و ترقی خواهی بر چهره رژیم مزدور و ادعاهای کمونیستی کاذب سوسیال امپریالیسم شوروی، موجودیت رژیم های ارتجاعی اسلامی در ایران و پاکستان و حمایت بی دریغ امپریالیست های غربی، رونیونیست های چینی و ارتجاع عرب، آن عوامل مساعدی بودند که تسلط روزافزون نیروهای ارتجاعی اسلامی وابسته به غرب و ارتجاع منطقه را بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان باعث گردیدند.»

مگر چیزی که ما گفته ایم با آن چیزی که «حزب» می گوید، از لحاظ ماهوی فرقی دارد؟ یا قرار است «حزب» فقط «نقد» کرده و کج بحثی را راه انداخته، هم وقت رسیدگی به کارهای انجوبی خود را کشته و هم وقت مبارزاتی ما را بکشد؟

«نقد» «حزب» را در مورد امپریالیسم، دولت دست نشاندۀ ... پی می گیریم. در مقدمه برنامه سازمان آمده است: «یازدهم سپتامبر 2011 نقطه عطفی بود که پای امپریالیسم امریکا را به کشور ما باز کرد. این خواب دیرینه دولت امریکا بود که از سال ها آن را می دید و برای عملی کردن اش لحظه شماری می کرد. افغانستان در حال حاضر یکی از نقاط بسیار مهم ستراتیژیک در سیاست های ایالات متحده امریکا و متحدانش به شمار می رود. هر یکی از این کشورها می خواهند به نحوی در افغانستان دخیل و از نمد آن کلاهی برای خود بسازند که درین میان نقش امپریالیسم امریکا تعیین کننده می باشد. حضور بیش از 30 هزار سرباز نیروی دریایی ایالات متحده امریکا و بیش از 40 هزار سرباز ناتو به خودی خود گواه مهم بودن افغانستان برای دولت امریکا و متحدانش را نشان می دهد. هر چند بسیاری از این کشورها بدون اجازه دولت امریکا به طور مستقلانه در قضایای افغانستان عمل کرده نمی توانند، اما تلاش می نمایند تا جواسیس و استخباراتی های خود را به خاطر تأمین هر چه بیشتر منافع خاص شان، دست و پا کنند. کنفرانس بن و نصب دوباره ائتلاف شمال به خاطر تأمین منافع ایالات متحده بر گرده مردم افغانستان یکی از جنایاتی است که تجاوزگران امریکایی در کنار ده ها جنایت دیگر در حق مردم ما روا داشتند.»

«حزب» به لغت جنگی «حزبی» پناه برده و استفاده عبارات «باز شدن پای امپریالیسم امریکا» و «حضور امریکا در افغانستان» را «علامتی از گسست ناقص سازمان انقلابی... از تسلیم طلبی های سازمان رهایی» می داند. این «حزب» که ادعای «کمک رسانی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی رفیقانه» دارد، با این لغت جنگی نشان می دهد که تا چه اندازه مغرضانه برخورد می کند. کمونیست ها بر اساس دیالکتیک مارکسیستی، پدیده ها را در ارتباط هم دیده و اگر از چنین ارتباطی اغماض صورت گیرد، استنتاج آن ایده آلیستی و ناکارآمد می باشد. این «حزب» محض برای عبارات «باز شدن پای امپریالیسم امریکا» و «حضور امریکا در افغانستان» و از اینکه در اول و آخر هر سطر از «اشغال»، «مستعمره» و «تجاوز» یاد نشده، ما را محکوم به تسلیم طلبی کرده آن را گسست ناقص ما از «سازمان رهایی» می داند. ولی اگر ما موارد فراوانی از اشغال، مستعمره و تجاوز امریکا در همین سند سازمانی ارائه کنیم، آیا «حزب» حاضر است «کمک رسانی های رفیقانه» خود را مغرضانه بخواند؟

بیاید با هم بخوانیم: «در شرایطی که کشور ما توسط نیروهای ایالات متحده آمریکا اشغال شده است...»، «خرد و خمیر شدن افغانستان توسط کشورهای تجاوزگر و منطقه... بار دیگر روزگار سیاه تری نسبت به دوران اشغال توسط شوروی را بر توده های وطن ما حاکم خواهد کرد...»، «بعد از 11 سپتمبر نیروهای امپریالیستی به رهبری ایالات متحده آمریکا به خاک ما تجاوز کردند و کشور ما اشغال و مستعمره شد...»

چون «حزب» تصمیم گرفته تا گسست ما را از سازمان رهایی ناقص به اثبات برساند و ما را در تسلیم طلبی آن شامل سازد، اسناد سازمان انقلابی را که موضع قاطع، روشن و صریح علیه اشغال و تجاوز امپریالیست ها در آنها درج گردیده، عمداً به فراموشی می سپارد، ورنه چگونه ممکن است شماره دوم «به پیش» در رابطه با «جامعه جهانی یا امپریالیست های خونخوار؟» به دستش نرسیده باشد.

«حزب» برای اینکه ثابت سازد که «گسست ما از «سازمان رهایی» گسست ناقص است» ناگزیر به تناقض گویی، تهمت و غلط گویی رو می آورد. از اینرو می نویسد: «... مطرح شدن موضوع «نصب دوباره ائتلاف شمال بر گرده مردم افغانستان» بصورت برجسته ترین موضوع مورد تاکید نیز علامت دیگری از همین گسست ناقص است. چرا نباید درینجا از کلیت «ژریم دست نشاند» حرف نزد و صرفاً موضوع ائتلاف شمال را پیش کشید؟...»

تأکید می کنیم که ما از قید «صرفاً» استفاده نکرده ایم، بلکه دو موضوع را مطرح کرده ایم: یکی کنفرانس بن و دیگری نصب ائتلاف شمال، و نوشته ایم: «کنفرانس بن و نصب دوباره ائتلاف شمال به خاطر تأمین منافع ایالات متحده بر گرده مردم افغانستان یکی از جنایاتی است که تجاوزگران امریکایی در کنار ده ها جنایت دیگر در حق مردم ما روا داشتند.»

«حزب» چنان به دور از واقعیت های جامعه افغانستان به سر می برد که حتی داستان «مرالله صالح و سی. آی. ای» نیز به گوشش نرسیده است. اینکه چگونه و حتی قبل از کنفرانس بن، سی. آی. ای نوید روزهای خوش آینده را به ائتلاف شمال ابلاغ می کند، امرالله صالح بهتر از همه به خوبی بیان می کند: «... از امریکا تماس تلفونی آمد. این بار مامور نسبتاً پایین رتبه به اسم فل در خط بود. او گفت: ... برای شما داستان سیاه طالبان دیگر خاتمه می یابد. شما به طرف یک آینده با سعادت می روید. دیگر تروریست ها در خاک تان نخواهند بود. برای بزرگان تان بگو که از قطی بیرون فکر کنند، وسیع فکر کنند و در این مرحله که بحث بر سر حمله امریکا علیه دشمن است، برنامه کلان مطرح سازند. حالا دشمن مشترک داریم. از روی تصادف یا هم از روی بخت نیک، شما یاری و حمایت بزرگترین نیروی نظامی جهان را با خود دارید. از ما چه می خواهید. چه چیز می تواند کمک عاجل به شمار آید. ما منتظر احوال تان هستیم.»

با این نوکرمنشی ائتلاف شمال و با درنظرداشت جنایات آن در بعد از هشت ثور و بعداً رهبری آن به وسیله سی. آی. ای قبل از برگزاری کنفرانس بن، چرا نباید «نصب دوباره ائتلاف شمال بر گرده مردم افغانستان» بصورت برجسته ترین موضوع تلقی نشود؟ مگر به نظر «حزب» نصب دوباره ائتلاف شمال از جنایات امریکا به شمار نمی رود؟ مگر برگزاری کنفرانس بن جنایت تجاوزگران امریکایی نیست؟ و آیا شرکت کنندگان کنفرانس بن و ائتلاف شمال، دولت پوشالی را نساختند، و ساختن دولت پوشالی از جنایات امریکا نیست؟ «حزب» این را خوب می داند، اما مرض ساری لغت جنگی کارش را خوار و زار ساخته و آن را به سوی غرض و مرض می کشاند، و اگر چنین نمی بود، «حزب» چگونه می توانست از کنار ماده هفدهم برنامه سازمان چشم پت بگذرد: «کنفرانس بن که در آن جمعی از وطن فروشان جنگ سالار و تکنوکرات تجمع کرده بودند، دولتی متشکل از ملاکان ارضی و بورژوازی وابسته به کمپنی های امپریالیستی تشکیل شد. این دولت که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیست ها، مخصوصاً امپریالیزم امریکا می باشد، در انقلاب دموکراتیک نوین یکجا با امپریالیزم سرنگون می گردد.»

«کمک های رفیقانه» «حزب» ادامه می یابد: «بر علاوه در موضع تجاوزگری و اشغال امپریالیستی جاری نکته عمده عبارت است از مستعمره شدن افغانستان و پامالی حقوق و آزادی های مردمان افغانستان توسط متجاوزین اشغالگر است. موضوع تشدید رقابت میان امپریالیست ها با وجودی که کماکان یک موضوع اصلی باقی می ماند، از عمدگی برخوردار نمی باشد. درینجا از یک طرف هیچ حرفی از پامالی حقوق و آزادی های مردمان افغانستان توسط متجاوزین اشغالگر به میان نمی آید و از جانب دیگر امپریالیست های اشغالگر و کلیت رژیم دست نشاند به مثابه دشمن عمده مشخص نمی گردد.»

این نوع اظهارات بی بنیاد ما را به تشویش می اندازد که مبدا نویسنده «حزب» برنامه دو سازمان را همزمان پرت و بر روی میز کار درهم و برهم کرده باشد، ورنه در ماده دوم برنامه سازمان آمده است: «سازمان انقلابی افغانستان معتقد است که افغانستان کشور مستعمره - نیمه فیودالی است... بعد از 11 سپتامبر نیروهای امپریالیستی به رهبری ایالات متحده امریکا به خاک ما تجاوز کردند و کشور ما اشغال و مستعمره شد...»

مگر مستعمره دانستن یک جامعه در برنامه سازمان، چیزی جز عمده بودن وضعیت مستعمراتی یک کشور را بیان می کند؟ و این که «تاریخ امپریالیسم نشان داده است که با باز شدن پای شان به کشورهای دیگر، ارمغانی جز فقر، تباهی، جنایت، اسارت، فساد، ذلت، غارت، نابودی تمام زیربنای اقتصادی و غیره چیزی برای شان نداشته است»، آیا چیزی جز پامالی حقوق و آزادی های مردمان کشور ما را بیان می کند؟

اما این که نوشته شده است «قدر مسلم این است که حضور امریکا در افغانستان به تشدید رقابت میان امپریالیست ها خواهد انجامید و این کشور ما خواهد بود که بار دیگر قربانی رقابت های امپریالیستی خواهد شد» به هیچ صورت عمدگی رقابت میان امپریالیست ها را در حالت کنونی نشان نمی دهد، بلکه موضوع به آینده ارتباط دارد، و اینکه نویسنده «حزب» تفاوت میان زمان حال و آینده را نمی فهمد، به «حزب» ارتباط دارد، نه ما!

و وقتی برنامه سازمان تأکید می کند: «این دولت که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیست ها، مخصوصاً امپریالیسم امریکا می باشد، در انقلاب دموکراتیک نوین یکجا با امپریالیسم سرنگون می گردد» معنایش چیست؟ مگر جز اینست که در انقلاب دموکراتیک نوین دشمن عمده سرنگون می شود، نه ملانصرالدین و مستربین؟

ناگزیریم با تمام این ساده فکری های «حزب»، «کمک های رفیقانه» را پی بگیریم، چون احتمالاً در آینده فرصت رسیدگی به «نقد»ی از این نوع فراهم نخواهد شد.

در مقدمه برنامه سازمان نوشته شده است: «تدویر کنفرانس بن، لویه جرگه های اضطراری و تصویب قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات پارلمانی و مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، برابری حقوق زن و مرد، ایجاد ده ها حزب و نهاد مدنی، بازار آزاد و غیره در پناه هزاران سرباز امریکایی و ناتوازم فاهیم و پدیده هایی اند که چکمه پوشان امریکایی و غیر امریکایی برای کشور ما عنوان کردند که تمامی آنها جز خدمت به منافع امریکا و کشورهای دیگر امپریالیستی، کاری انجام نمی دهند. ذوق زده شدن عده ای از چپی ها با شنیدن چنین مقولاتی در حقیقت گذاردن مهر تأیید بر پروژه های امریکایی در کشور ما می باشد.» و «حزب» «نقد» می کند که «آیا عده ای از چپی های سابق با شنیدن و دیدن مفاهیم و پدیده های نیولیبرالی اشغالگرانه امپریالیستی در افغانستان صرفاً ذوق زده شده اند؟ چپی های سابق تسلیم شده به اشغالگران بخش مهمی از رژیم دست نشاند را تشکیل می دهند و نقش های مهمی در خدمت به اشغالگران بازی می نمایند... حتی اگر از تسلیم شدگان سابقاً چپ بگذریم و تسلیم طلبان یا نیمه تسلیم شدگان را مورد توجه قرار دهیم، در مورد آنها نیز می بینیم که موضوع صرفاً «ذوق زده شدن» نبوده و نیست، اینها نیز تا حد

زیادی به «پروژه های» اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در عمل خدمت می نمایند و به گرداندگی تسلیم طلبانه این «پروژه ها» مصروف هستند.»

اولاً، یادآور می شویم که ما «از چپی های سابق» چیزی نگفته ایم، بلکه از ذوق زده شدن عده ای از چپی ها صحبت کرده ایم. ثانیاً، «حزب» ما را به خاطر استفاده از «ذوقزدگی» انتقاد می کند، ولی به خود حق می دهد که بنویسد: «شکی وجود ندارد که این وعده ها {آزادی زنان، دولت سازی، حقوق بشر، دموکراسی و غیره} برای بسیاری از نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی و روشنفکران در کشور ما، به شمول کسانی که بعضی «دعاهای چپی» دارند، گوشنواز بوده و هست». (تکیه از ماست)

ثالثاً، منظور ما چپ هایی از نوع «رهایی» و «ساما» و اکنون «حزب» است که با شنیدن چنین مقولاتی «ذوق زده» شده و مهر تأیید بر پروژه های استعماری می زنند. ولی پس از گذشت چهار سال و دانستن این که این «چپ» چقدر در انجوازم غرق است، ما موافقیم که استفاده از اصطلاح «ذوقزدگی» به جای تسلیم طلبی، نادرست بوده که مطمئناً در کنگره بعدی سازمان به آن رسیدگی خواهد شد. در مقدمه برنامه سازمان تذکر رفته است: «در شرایطی که کشور ما توسط نیروهای ایالات متحده امریکا اشغال شده است، سازمان انقلابی افغانستان راهی جز مبارزه با آن نداشته و این مبارزه ممکن نیست تا تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدیولوژی مارکسیستی نداشته باشد. لذا اولین گامی را که سازمان انقلابی افغانستان بر می دارد، ساختن تشکیلات منضبط، متشکل کردن افراد پراکنده در جنبش، سازماندهی توده ها و وحدت اصولی با سازمان ها و گروه های چپ انقلابی خواهد بود. مبارزه در شرایط کنونی دشوارتر از هر زمان دیگر است، زیرا از یک طرف حضور امپریالیزم امریکا و 37 کشور جهان در افغانستان با هزاران جاسوس و استخباراتی که در صورت احساس خطر به شکار انقلابیون خواهند پرداخت و از سوی دیگر حاکم بودن نیروهای مذهبی در هر گوشه و کنار کشور که اولین دشمنان شان را نیروها و افراد وابسته به جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه افغانستان می دانند و به حق می گویند که شعله ای ها از همه خطرناکتر اند، بر دشواری کار و مبارزه ما می افزاید.»

«حزب» باور دارد که «ناممکن دانستن این مبارزه بدون تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدیولوژی مارکسیستی قطعاً نادرست است. در هر حالتی می توان مبارزه علیه اشغالگران و دست نشاندهگان شان را طبق توان پیش برد. در واقع در جریان پیشبرد همین مبارزه است که می توان و - باید - بطرف قوی شدن، استحکام یافتن و استوار شدن هرچه بیشتر بر ایدیولوژی مارکسیستی پیش رفت. پیش شرط قرار دادن موجودیت یک تشکیلات قوی، مستحکم و استوار مارکسیستی برای پیشبرد هر نوع مبارزه ای علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده توسط «سازمان انقلابی...» به این معنی است که این سازمان در شرایط فعلی هیچ برنامه نظری و عملی مبارزاتی دیگری جز تقویت و استحکام تشکیلات خود نداشته باشد و این باز هم وجه دیگری از عدم گسست قاطع این سازمان از تسلیم طلبی های «سازمان رهایی» است.»

این «حزب» که مخالف «سرسخت» دنباله روی و اکونومیزم است، وقتی با ما روبرو می شود، «سرسختی» اش را فراموش کرده، حکم صادر می کند که بدون تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدیولوژی مارکسیستی مبارزه قطعاً ممکن است. بر اساس این حکم می توان حرکت های محض ناسیونالیستی و استقلال طلبانه و جنبش های خودجوش مردم را هدایت کرد، اما در مبارزه ای که از معبر انقلاب دموکراتیک نوین به سوسیالیزم می گذرد، مطلقاً نادرست است. اگر «حزب» «مبارزه» اش را تا رسیدن به استقلال محدود کرده است، می تواند بدون سازمان مستحکم و استوار بر ایدیولوژی مارکسیستی در «همسویی» با طالبان حرکت کند و در فردای «استقلال» نفس راحت کشیده، در خدمت بورژوازی کمر ببندد. ولی سازمان انقلابی افغانستان که مبارزه علیه اشغال را تا رسیدن به سوسیالیزم در سر لوح برنامه اش قرار داده است، نمی تواند بدون داشتن سازمان منضبط، مستحکم و استوار بر ایدیولوژی کمونیستی این امر بزرگ را

به فرجام برساند. از همین رو ما از لنین می آموزیم که «نخستین و ضروری ترین وظیفه عملی ما عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیون که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد».

بر بنیاد همین اصل در شماره اول «به پیش» نوشتیم که «تلاش در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر از وظایف مرکزی و مبرم سازمان ماست، زیرا بدون تشکیل چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نبوده، بدون آن پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن می باشد.» اما عدم ایجاد حزب طبقه کارگر به هیچ صورت مانع آغاز مبارزه سازمان شده نمی تواند و از همین رو سازمان معتقد است: «... هرگاه برای نبرد خلق شرایط مساعد گردد، ولی به امر عظیم تشکیل حزب دست نیابد، هرگز این آغاز را به چنان فرصتی موکول نخواهد کرد، زیرا در چنان شرایطی بهتر می توان پیشاهنگ را ساخت و اعضای سازمان در میان آتش و خون از آزمون سختی خواهند گذشت و در حزب پرولتری زنده و آبدیده ای جا خواهند گرفت.»

«حزب» در ادامه در مورد شرایط علنی و دشواری مبارزه می نویسد: «... اگر شرایط کنونی قسمی است که در پهلوی مبارزه مخفی، امکان گسترش شبکه های تشکیلاتی یک سازمان انقلابی با استفاده از شرایط علنی موجود است، پس نمی توان گفت که مبارزه در شرایط کنونی دشوارتر از هر زمان دیگر است... پس در شرایط فعلی نظراً و عملاً و تا حد معینی استفاده از اشکال علنی مبارزه ممکن است و در واقع همین وضعیت، جنبه خطرناک شرایط فعلی برای منسوبین جنبش چپ افغانستان را تشکیل می دهد و نه خطر فوری شکار قهری انقلابیون توسط نیروهای مذهبی. در واقع باید گفت که شیوه عمده فعلی شکار انقلابیون توسط امپریالیست ها و مترجعین مربوط به رژیم دست نشانده، استفاده از «دام و دانه» است و نه تیر و خنجر... نادیده گرفتن این خطر عمده موجود توسط «سازمان انقلابی...» خود وجه دیگری از گسست غیر قاطع این سازمان از تسلیم طلبی «سازمان رهایی» است».

سازمان انقلابی افغانستان قاطعانه باور دارد که با وجود استفاده از شرایط علنی، مبارزه در شرایط کنونی دشوارتر از هر زمان دیگر است. دشواری این مبارزه را آنانی که در کشور حضور دارند به خوبی احساس می کنند و آنانی که «انقلاب جهانی» را پیش می برند ممکن بر دشواری این مبارزه آگاه نباشند. سازمان در برنامه خود نوشته است که امپریالیست ها با هزاران جاسوس و استخباراتی در صورت احساس خطر، به شکار انقلابیون خواهند پرداخت، اما «حزب» تصور خود را جای بحث ما گذاشته و به غلط از «خطر فوری شکار قهری انقلابیون» توسط نیروهای مذهبی صحبت می کند. ما هیچ جایی نگفته ایم که «شیوه عمده فعلی شکار انقلابیون توسط امپریالیست ها و مترجعین مربوط به رژیم دست نشانده توسط تیر و خنجر» است. ما در مورد نیروهای مذهبی نوشته ایم: «... حاکم بودن نیروهای مذهبی در هر گوشه و کنار کشور که اولین دشمنان شان را نیروها و افراد وابسته به جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه افغانستان می دانند... بر دشواری کار و مبارزه ما می افزاید.» کجای این حرف نادرست است؟ مگر خود «حزب» نمی گوید که «در شرایط ما سیاست دینی اسلامی حاکم شمشیر انتی کمونیسم را در دست دارد.» آیا همین شمشیر انتی کمونیسم در دست سیاست دینی اسلامی حاکم، مبارزه را برای کمونیست ها دشوارتر نمی سازد؟

ما قطعاً باور داریم که در شرایط کنونی، مبارزه از هر زمانی دشوارتر شده است، زیرا: اشغال زیر نام دموکراسی و پلورالیزم به دشواری کار می افزاید. وقتی «چپ» هایی از نوع شما در شرایط اشغالی به دموکراسی، پلورالیزم، انجوایزم، پروژه های بازسازی، کنفرانس های استعماری و... سر خم می کنند، این عمل تسلیم طلبانه مبارزه را برای کمونیست ها دشوارتر می سازد؛ وقتی «چپ» های «رهایی» تا قصر سفید و سفارت های غربی «استفاده از تضادها» را تکدی می کنند، مبارزه واقعاً دشوار می شود؛ وقتی عوامفریبی و دروغگویی میان «چپ» به فرهنگ پلورالیستی مبدل می شود، مبارزه دشوار می شود؛ وقتی «حزب» از کمک های ناکافی برای پروژه های بازسازی امپریالیستی گلایه و شکوه سر می دهد و به دروغ شعار «جنگ خلق» را بالا می کند، مبارزه در مسیر دشوارتری قرار می گیرد؛ وقتی «چپ» ها «در سرنوشت خلق ها و بشریت چشم امید به همکاری با امپریالیسم امریکا» می دوزند و مردم را گمراه

می کنند، به دشواری مبارزه ما می افزاید؛ وقتی «چپ»هایی از نوع شما، رهایی و ساما در «دام و دانه» غربی ها گرفتار می آیند، و وقتی در «دام» افتادند و «دانه» خوردند، یگراست شروع می کنند به معرفی غیر مستقیم انقلابیون، دفاتر کاری شان، اپارتمان بودوباش آنان، نام های مستعار و اصلی شان و اینکه بعد از «او کی رهبر سازمان انقلابی خواهد بود»، قطعاً بر دشواری مبارزه ما می افزاید.

ما با اپورتونیست های «شرافتمند» روبرو هستیم، اپورتونیست هایی که انگلس آنان را برای طبقه کارگر از همه خطرناکتر می داند. ما با اپورتونیست هایی روبرو هستیم که به گفته لنین نمی توانند «جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدف های انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنان {نمی توانند} اعتماد توده ها را به خود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند گویا کلیه کارهای «مسالمت آمیز» فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریایی است...»؛ این و ده ها هزار نیروی اشغالگر، جواسیس و استخباراتچی، دولت پوشالی و فاشیست های مذهبی، شرایط مبارزه را دشوارتر ساخته است و به هیچ صورت با شرایط جنگ علیه سوسیال امپریالیزم شوروی قابل مقایسه نیست. چپ انقلابی در جنگ علیه سوسیال امپریالیزم در سنگر رهایی بخش بی وقفه می رزمید و در قصر کرمین به تکیه «استفاده از تضادهای دشمن» نمی پرداخت؛ چپ انقلابی در «دام» کی. جی. بی و پروژه های آن گیر نکرده بود و هیچ شعله ای جنبش چپ از «کمک های ناکافی» سوسیال امپریالیزم شوروی گلایه نداشت و «دانه» های روبلی از حلق چپ انقلابی فرو نمی رفت، اما اکنون وضعیت با همین دشواری به پیش می رود.

همینجا بهتر است به مسئله استفاده از شرایط علنی اشاره کنیم. در مقدمه برنامه آمده است: «سازمان انقلابی افغانستان با مطالعه دقیق شرایط کنونی کشور و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، در کنار مبارزه مخفی و زیرزمینی تا حد امکان از شرایط علنی برای گسترش شبکه های سازمان و تشکیلاتی اش سود خواهد برد.» و به تعقیب آن در ماده شانزدهم بیان شده است که «سازمان با اینکه پنهانکاری را اصل اساسی سازمانی می داند و فعالیت های علنی را سرپوشی برای کار مخفی به حساب می آورد، به این باور است که مقولاتی چون جامعه مدنی، پلورالیزم، انجو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه های اشغال، کاربردی جز خدمت به امپریالیزم، ادامه استثمار و تفاوت های عمیق طبقاتی، اشاعه فقر، بیکاری، اعتیاد و تن فروشی نداشته، تیورین های بورژوازی با این تبلیغ که گویا ترقی و تعالی جامعه در پرتو این مقولات میسر است، عمر اشغال و حاکمیت جنایتکاران جهادی و غیر جهادی را افزایش می دهند. در حالی که توده های نامراد ما زمانی به خوشبختی و تعالی می رسند که اشغال کشور ما به پایان برسد و استثمار برچیده شود.»

«حزب» استفاده از شرایط علنی را «دام و دانه» و «خطر عمده» می داند و از اصل پنهانکاری برداشت های منحصر به فردی دارد: «آیا «سازمان انقلابی...» و منسوبین آن قصد دارند که هیچگاهی از حالت مخفی خارج نشده و در میدان نبرد انقلابی علیه دشمنان انقلاب قد علم نکنند؟»، «به هر حال، ما پنهانکاری را به مثابه اصل اساسی تشکیلاتی مطرح نمی نماییم، بلکه به مثابه یک اصل فنی تشکیلاتی به آن می نگریم»، «طرح موضوع فعالیت های علنی به صورت توأم با مقولاتی چون جامعه مدنی، پلورالیزم، انجو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه های اشغال، به چه معنی است؟ هیچ معنی دیگری نمی تواند داشته باشد جز اینکه «سازمان انقلابی...» فعالیت های علنی را به این عرصه ها و استفاده های «تاکتیکی» از این عرصه ها مربوط می داند... «سازمان انقلابی...» به خاطر گسترش شبکه تشکیلاتی خود و به خاطر پوشش دادن فعالیت های مخفی خود، کار برای انجوها و نهادهای جامعه مدنی را مجاز می داند و عملاً نیز حتی در سطح رهبران طراز اول خود به این کار «هجاز» برای گسترش شبکه تشکیلاتی خود، می پردازد.» «فعالیت های علنی مبارزاتی نباید صرفاً سرپوش یا پوششی برای فعالیت های مخفی مبارزاتی در نظر گرفته نشود... فعالیت های علنی مبارزاتی در شرایط حاکمیت استبداد و سرکوب به این خاطر مورد نیاز است که چانس رابطه و پیوند وسیع با توده های مردم را وجود می آورد...»

فعالیت علنی را می توان به فعالیت علنی از دید کمونیستی و فعالیت علنی از دید اپورتونیستی تقسیم کرد. ما به فعالیت علنی از دید کمونیستی می نگریم و دید اپورتونیستی را به «حزب» و «رهایی» و «ساما» می سپاریم که یکی از طریق آن «محدودیت

تشکیلاتی»ش را گسترش دهد، دیگری آن را برای «استفاده از تضادها» به کار گیرد و مثل «حزب» به تداوم «رفاقت»ها پردازد و سومی آن را برای «حزب علنی»ش مورد استفاده قرار دهد. ما باور داریم «کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسایل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، آن کس سوسیال دموکرات نیست» و از لنین می آموزیم: «وظیفه مبرم ماست که از دو مسئله دفاع کنیم و آن تلفیق کار علنی و غیر علنی است که خصوصاً از ما می خواهد که با هرگونه «کم بها دادن به نقش و اهمیت» حزب غیر علنی مبارزه کنیم. دفاع از موضع حزب در باره مسایل کم اهمیت تر، با معیارهای متعادل تر، در موارد خاص و در چارچوب قانونی، دقیقاً یک ضرورت است که بخصوص از ما می خواهد تا نسبت به آن دقت نظر داشته باشیم تا سر و ته این اهداف و شعارها زده نشود، تا شکل تغییر یافته مبارزه، محتوای آنها را از بین نبرده و از خصلت مبارزه جویانه آنها نکاهد، و نیز دورنمای تاریخی و هدف تاریخی پرولتاریا را تحریف ننماید...»

آیا در مبارزه علنی سازمان ما تا حال می توانید نمونه خلاف آن چیزی بیاورید که لنین به آن اشاره کرده است؟ ما با صراحت اعلام می کنیم که با تشکیل سازمان های قانونی مخالف هستیم، زیرا آن را قانونی کردن بخش بخش حزب می دانیم، چیزی که شماری از «چپ»ها توسط «حزب علنی» و انجوها (سازمان های غیردولتی) انجام می دهند.

آیا «حزب» مخالف استفاده از شرایط علنی است؟ این «حزب» بنابر مرض تناقض گویی که از ورشکستگی تیوریک آن نشأت می کند، ضمن «دام و دانه» نامیدن استفاده از شرایط علنی، در سند دیگری می نویسد: «ما می توانیم از طریق پیشبرد مخفی و نیمه مخفی این فعالیت ها، برنامه خود را، حداقل از جوانب معینی، در میان توده ها ببریم و در این موارد به روشنگری پردازیم و در پراتیک مبارزاتی روزمره تفاوت آن را با برنامه سوسیال امپریالیست ها و روزیونیست ها به توده ها نشان دهیم. در این موارد ضرور است که حتی امکانات فعالیت های نسبتاً علنی، اعم از فعالیت های غیرقانونی و نیمه قانونی، را نیز مورد مطالعه قرار دهیم.»

«سازمان انقلابی» با اینکه موافق است که ضمن موارد دیگر، هدف از فعالیت علنی ایجاد رابطه و پیوند فشرده با توده ها است، اما نمی داند که با دروغگویی این «حزب» چگونه برخورد کند. بیاید دروغ شاخدار «صدر حزب» را بار دیگر بخوانیم: «سازمان انقلابی... به خاطر گسترش شبکه تشکیلاتی خود و به خاطر پوشش دادن فعالیت های مخفی خود، کار برای انجوها و نهادهای جامعه مدنی را مجاز می داند و عملاً نیز حتی در سطح رهبران طراز اول خود به این کار «مجاز» برای گسترش شبکه تشکیلاتی خود، می پردازد...»

آقای «صدر» قیاس به نفس خوب نیست! لنین می گوید که روش شرافتمندانه در سیاست تظاهر وجود قدرت است و به کار بردن فریب و نیرنگ در سیاست نشانه سستی است. با روشی که «صدر» برگزیده، سستی او بیش از پیش برملا می شود. سازمان انقلابی از این «حزب» اکیداً می خواهد که اگر دروغ نمی گوید، لطفاً اسناد انجوها «سازمان انقلابی» را در اختیار جنبش قرار دهد و با مدارک و اسناد ثابت سازد که کدام رهبر طراز اول سازمان ما عملاً به این کار «مجاز» (کار برای انجوها و نهادهای جامعه مدنی به خاطر گسترش شبکه تشکیلاتی) می پردازد و ثابت نماید که کدام کار تشکیلاتی «سازمان انقلابی» روی ساختار انجویی و ساختارهای نهادهای جامعه مدنی استوار است؟ بهتان و غلط گویی هم از خود حدی دارد، آقای «صدر»!

«حزب» باید بداند که برنامه سازمان مثل برنامه «حزب» «درفشی» نیست که تا «آخر» ادامه پیدا کند بلکه با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص تغییر می خورد و بر غنای آن افزوده می شود. ما دگماتیست و ایده آلیست نیستیم که روند حرکی پدیده ها را در نظر نگیریم. با در نظر داشت شرایط امروزی، پنهانکاری برای ما اصل مهم به شمار می رود، چنانچه برای حزب بلشویک یک اصل جدی به شمار می رفت: «یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید» ولی با تغییر اوضاع و پیروزی انقلاب اکتوبر، حزب بلشویک دیگر نیازی به پنهانکاری بسیار شدید نداشت. در این مورد به همین اختصار کافی است.

در ماده اول برنامه آمده است: «سازمان انقلابی افغانستان معتقد به م. ل. ا بوده که با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص برای تحقق کمونیزم، در افغانستان تلاش می نماید و با دفاع از منافع زحمتکشان، در راه کسب قدرت سیاسی، ایجاد جامعه دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم و کمونیزم تلاش می ورزد و درین راه کوچکترین تبانی با دشمنان طبقاتی پرولتاریا را خیانت به ایدیولوژی طبقه کارگر می داند.»

به نظر ما تحقق کمونیزم یک مسئله جهانی است و ما به حیث یک سازمان، تلاش خود را در افغانستان منحیث جزئی از جنبش انقلابی جهانی برای تحقق این مسئله جهانی انجام می دهیم، و باور داریم که رسیدن به این هدف سترگ، با مبارزه پیگیر پرولتاریا امکان دارد که سازمان ما نماینده سیاسی آن است.

و در مورد اینکه «یک حزب یا سازمان کمونیستی در اصل نماینده سیاسی و پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر است و نه نماینده سیاسی و پیشاهنگ سیاسی تمامی زحمتکشان...» ما هم موافقیم. سازمان ما هیچگاه نگفته که نماینده و پیشاهنگ سیاسی تمامی زحمتکشان است. آیا به نظر «حزب» «دفاع از منافع زحمتکشان» معادل پیشاهنگی پرولتاریا است؟! وقتی سازمان می نویسد که «... کوچکترین تبانی با دشمنان طبقاتی پرولتاریا را خیانت به ایدیولوژی طبقه کارگر می داند» جز اینکه سازمان انقلابی نماینده سیاسی پرولتاریا است، چه معنای دیگری می تواند از آن استنباط شود؟ اگر ما نماینده تمام طبقات زحمتکش می بودیم، حتماً می نوشتیم که «کوچکترین تبانی با دشمنان طبقاتی زحمتکشان را خیانت به ایدیولوژی های طبقات زحمتکش» می دانیم. در «به پیش» شماره اول در مورد پیشاهنگ نوشته شده است: «در میان این سه طبقه {پرولتاریا، دهقان و خرده بورژوا} پرولتاریا انقلابی ترین آنها بوده، با حزب پیشاهنگ اش رهبری انقلاب را به دست می گیرد و با عمومی ساختن وسایل تولید به استثمار پایان می دهد.» امیدواریم با توضیحات بالا چیزی حاصل «حزب» شده باشد!

«حزب» ادامه می دهد: «طی طریق مسیر طولانی مبارزه برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سپس گذار به انقلاب سوسیالیستی در افغانستان و پس از آن حرکت به سوی جامعه جهانی بی طبقه به سویه بین المللی، پر از فراز و نشیب و مملو از پیچ و خم ها خواهد بود و نه یک مسیر صاف و هموار و از پیش اسفالت شده که شما بتوانید در آن به یک پیشروی پیوسته و بدون کوچکترین تبانی با دشمنان طبقاتی طبقه کارگر و طبقات دیگر غیر دشمن با طبقه کارگر، ادامه دهید، که اگر چنین کردید به ایدیولوژی طبقه کارگر خیانت کرده اید.»

این «حزب» که در لغت جنگی از مهارت خاصی برخوردار است و بیشتر از چهار تا پنج پاراگراف را به تشریح کلمه «پیشوا» اختصاص داده، چگونه ممکن است که در مورد بار منفی و خاینانه کلمه «تبانی» در ادبیات فارسی ناآگاه باشد. ما تبانی را معادل خیانت می دانیم، ولی باور داریم که در روند طولانی مبارزه به سازش، که در خدمت انقلاب باشد، نیاز احساس می شود. چنانچه لنین می گوید: «وظیفه یک حزب واقعاً انقلابی آن نیست که اعلام دارد هرگونه سازش غیر ممکن است بلکه هنگامی که سازش ها اجتناب ناپذیر می شود، حزب باید قادر باشد در جریان تمام سازش ها، نسبت به اصول اش، طبقه اش، هدف انقلابی اش، وظیفه ای که در راه انقلاب دارد و به آموزش توده مردم جهت پیروزی در انقلاب، وفادار بماند.» و این ها چیزهایی است که در «تبانی» نمی توان سراغ کرد.

جبهه متحد ملی نیز از مواردی است که از تیغ «نقد» به دور نمانده است. ضرب المثل چینی «تیر و ستون را بدزد و با چوب های پوسیده آن ها را عوض کن» در مورد «نقد» مصداق واقعی پیدا می کند. «نقد» چنین آغاز می شود: «درینجا تذکری در مورد بافت طبقاتی اساسی جبهه متحد انقلابی {ملی} در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین لازم است. ستون فقرات جبهه متحد انقلابی در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، اتحاد طبقه کارگر و طبقه دهقان است و نه اتحاد طبقه کارگر و بورژوازی ملی.»

از آنجایی که «حزب» به مرض مزمن فراموشکاری مبتلا شده، از یاد می برد که در سند مورد بحث، خودش تذکر داده است که «در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین اتحاد جبهه ئی با بورژوازی ملی ضرور است... از اینها گذشته، انقلاب دموکراتیک نوین در اصلیت خود یک انقلاب بورژوا دموکراتیک است...»

فکر می کنیم «حزب» نیروی محرکه انقلاب (پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی) را با جبهه متحد ملی (اتحاد با بورژوازی ملی و تمام سازمان ها و احزاب و نهادهای ضد امپریالیزم) خلط می کند. وقتی انقلاب دموکراتیک نوین در اصلیت خود یک انقلاب بورژوا دموکراتیک باشد، معنای آن جز دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی که در رأس آن پرولتاریا قرار دارد، چه بوده می تواند؟ اتحاد طبقه کارگر و دهقان ستون فقرات تمام انقلاب ها را می سازد (دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان به وجود آمد. این اولین پایه اساسی جمهوری شوراهای است. بدون وجود این اتحاد ممکن نبود کارگران و دهقانان به پیروزی بر سرمایه داران و ملاکان نایل گردند - ستالین)، اما در مورد ترکیب جبهه متحد ملی که مختص کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی یا نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است، باید گفت که مضمون آن وحدت طبقه کارگر با بورژوازی ملی است، نه آن طوری که «حکما» آن را وحدت طبقه کارگر و دهقان می داند. طبقه دهقان متحد اصلی و طبیعی طبقه کارگر و همچنین عمده ترین نیروی انقلاب دموکراتیک نوین است که نهایتاً رهبری پروسه انقلاب بر دوش طبقه کارگر می باشد و به همین سبب دهقانان به طور مستقل با بورژوازی ملی متحد نمی شوند. مائوتسه دون معمار انقلاب دموکراتیک نوین در مورد جبهه متحد می گوید: «در اینجا وظیفه پرولتاریا اینست که این کیفیت انقلابی بورژوازی ملی را از نظر دور ندارد و با آن جبهه متحدی علیه امپریالیزم و دولت های بروکرات ها و دیکتاتورهای نظامی تشکیل دهد». - دموکراسی نوین، «تضاد میان چین و جاپان مناسبات طبقاتی را در چین تغییر داده و بورژوازی و حتی دیکتاتورهای نظامی را هم با مسئله هستی و نیستی مواجه ساخته است، بطوریکه در روش سیاسی خود آنها و درون احزاب شان یک پروسه تغییر تدریجی مشاهده می شود. این امر در برابر حزب کمونیست چین و خلق چین وظیفه ایجاد جبهه متحد ملی ضد جاپانی را قرار می دهد. جبهه متحد ما بورژوازی و تمام کسانی را که هوادار دفاع از میهن اند، در بر می گیرد و در برابر دشمن خارجی مظهر وحدت ملی می باشد. این وظیفه نه فقط باید بلکه می تواند به انجام برسد»، «آیا شعار جمهوری دموکراتیک کارگری - دهقانی که ما قبلاً اعلام کرده بودیم، اشتباه بود؟ خیر، اشتباه نبود. از آنجا که بورژوازی و به ویژه بورژوازی بزرگ خود را از انقلاب کنار کشید و با پیوستن به اردوی امپریالیست ها و نیروهای فیودالی به دشمن خلق مبدل گردید، از نیروهای محرک انقلاب فقط پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی شهری باقی ماندند؛ حزب کمونیست به مثابه یگانه حزب انقلابی باقی ماند؛ و بدین ترتیب وظایف سازماندهی انقلاب ناگزیر به دوش یگانه حزب انقلابی چین یعنی حزب کمونیست افتاد... جمهوری دموکراتیک نوین دارای چه ترکیبی خواهد بود؟ این جمهوری تشکیل خواهد شد از پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی و تمام عناصری که در کشور موافق انقلاب ملی و دموکراتیک است؛ این جمهوری مظهر اتحاد تمام این طبقات در انقلاب ملی و دموکراتیک است. ویژگی بارز این اتحاد پیوستن بورژوازی به این اتحاد است، زیرا در اوضاع و احوال کنونی امکان این هست که بورژوازی بار دیگر با ما همکاری کند و در مقاومت علیه جاپان شرکت جوید؛ حزب پرولتاریا نباید بورژوازی را طرد نماید بلکه باید آن را جلب کند و برای کمک به پیش راندن انقلاب چین مجدداً با آن در مبارزه مشترک پیوند اتحاد ببندد». - وظایف حزب کمونیست چین در دوران مقاومت علیه جاپان

«حزب» تناقض گو، ما را مکرراً در آینه خود می بیند، از جمله در زمینه جبهه متحد. در برنامه سازمان در چهار ماده به جبهه متحد اشاره شده است. در ماده چهارم برنامه آمده است: «در انقلاب دموکراتیک نوین، پرولتاریا نیروی رهبری کننده است که با متشکل نمودن دهقانان (به عنوان نیروی عمده) و خرده بورژوازی با گسترش نیروی خودی، جلب نیروی بینابینی (بورژوازی ملی) و تجرید

دشمن به اعلی درجه راه پیروزی انقلاب را هموار می سازد.» در ماده هشتم آمده است: «پرولتاریا جهت استفاده از تضاد میان بورژوازی ملی و امپریالیزم و تجرید دشمن به اعلی درجه با بورژوازی ملی متحد می شود، اما فعالیت های انقلابیون و به راه انداختن انقلاب دموکراتیک نوین به هیچ وجه موکول به ساختن چنین اتحاد و جبهه ای نمی گردد.» ماده دوازدهم با صراحت بیان می دارد: «سازمان ما معتقد است که جهت به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین به سه سلاح انقلاب ضرورت است. تشکیل حزب، ارتش و جبهه متحد ملی ابزارهایی اند که جهت براندازی امپریالیزم، حزب، ارتش و جبهه متحد سفید و ضد انقلابی ضروری بوده، بدون چنین ابزارهایی ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را به فرجام برساند.» و در ماده چهاردهم توضیح داده شده است: «تشکیل جبهه متحد ملی یکی از ابزارهای دیگر انقلاب دموکراتیک نوین است. تشکیل این جبهه چیزی جز وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست...»

ما در این چهار ماده موردی را نیافتیم که مبین تناقض گویی باشد. در این چهار ماده خلاصه شده است که «پرولتاریا با جلب نیروی بینابینی (بورژوازی ملی) و تجرید دشمن به اعلی درجه راه پیروزی انقلاب را هموار می سازد»، «... فعالیت های انقلابیون و به راه انداختن انقلاب دموکراتیک نوین به هیچ وجه موکول به ساختن چنین اتحاد و جبهه ای نمی گردد»، «جهت به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین به سه سلاح انقلاب ضرورت است... بدون چنین ابزارهایی (در مقابل ابزارهای سفید) ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را به فرجام برساند». آیا «حزب» می تواند تناقض گویی این چهار ماده برنامه سازمان را نشانی کند؟ فکر می کنیم که «حزب» متوجه دو نکته مهم در مورد جبهه متحد ملی نشده است: یکی نظر سازمان در مورد جبهه متحد در زمان «به راه انداختن انقلاب دموکراتیک نوین» و دیگری در «به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین». اکیداً از «حزب» می خواهیم به سواد خواندن «نویسنده» و یا نویسندگانش توجه لازم نماید. چنین سطح خواندن و بعد قلم را به جولان در آوردن واقعاً دردناک است.

سازمان ما در هیچ جا «اتحاد با بورژوازی ملی برای پیشبرد مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین را یک پیش شرط قطعی» نگفته، اما نوشته ایم که برای به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین سه ابزار سرخ در مقابل سه ابزار سفید، لازمی دانسته می شود. مگر «حزب» سوای این فکر می کند؟ اگر بلی، در این صورت مرض «رخوت تیوریک» آن واقعاً جدی و نگران کننده است!

«حزب» ماده سوم برنامه سازمان را نیز زیر ذره بین «تقد» قرار داده است. در این ماده در مورد مرحله انقلاب چنین گفته شده است: «مرحله انقلاب ما، انقلاب ملی - دموکراتیک است که با دو وظیفه، ملی (بیرون راندن اشغالگران) و دموکراتیک (سرنگونی فیودالیزم) تکمیل می گردد. این دو وظیفه (با اینکه جنبه ملی آن ارجحیت دارد) جدا ناپذیر بوده، در یک مرحله به اجرا در می آید. در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی، انقلاب دموکراتیک نوین یگانه راه رسیدن به سوسیالیسم و گذار به کمونیسم می باشد که در شرایط کنونی وظیفه اصلی سازمان ما را می سازد.»

«تقد» «حزب» را می خوانیم: «صرفاً کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی به انقلاب دموکراتیک نوین نیاز ندارند، بلکه کشورهای نیمه فیودالی - نیمه مستعمره نیز به چنین انقلابی ضرورت دارند...» «... اما چیزی بصورت گذار از سوسیالیسم به کمونیسم وجود ندارد.»

اگر «حزب» خارج از مکان و زمان کنونی زندگی می کند، لااقل ما در چنین وضعیتی قرار نداریم و برنامه ما با وضعیت کنونی کشور ما ارتباط دارد نه مثلاً با وضعیت ایران. ذکر این که «در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی، انقلاب دموکراتیک نوین یگانه راه رسیدن به سوسیالیسم و گذار به کمونیسم می باشد...» از وضعیت کنونی ما نشأت می کند و هرگاه جامعه ما نیمه مستعمره و نیمه فیودالی می بود، حتماً می نوشتیم که «در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی، انقلاب دموکراتیک نوین یگانه راه رسیدن به سوسیالیسم و گذار به کمونیسم می باشد...»؛ اما در مورد بخش دوم که «... چیزی بصورت گذار از سوسیالیسم به کمونیسم وجود ندارد» باید گفت که

چنین چیزی وجود دارد. از آنجایی که سوسیالیسم مرحله جداگانه (جامعه طبقاتی با شعار مشخص) و کمونیسم مرحله جداگانه (جامعه غیر طبقاتی با شعار مشخص) است، از اینرو منطقاً گذاری در میان این دو جامعه و دو شعار وجود دارد. مگر شما مخالف این گذار هستید؟ باور نمی کنیم. «مائوئیست های افغانستان در یک حزب واحد متحد میشوند» به این بی باوری ما اشاره می کند: «وحدت بر مبنای وحدت ایدئولوژیک - سیاسی، مشخصاً بر محور مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به مثابه ایدئولوژی و رهنمای عمل حزب کمونیست افغانستان اساس قرار داده شد، انقلاب دموکراتیک نوین برنامه حداقل حزب، انقلاب سوسیالیستی و گذار به کمونیسم هدف نهایی حزب تعیین گردید.» از شما می گذریم و اشاره مائوئسه دون را به این گذار نقل می کنیم: «امروز ما به دورانی رسیده ایم که در آن بر اثر بحران های اقتصادی و سیاسی سرمایه داری، جهان هر روز عمیقتر در جنگ جهانی دوم فرو می رود، به دورانی که اتحاد شوروی به مرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم رسیده و قادر است پرولتاریا و ملل ستمدیده سراسر جهان را در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و ارتجاع سرمایه داری رهبری کند و یاری دهد...» - دموکراسی نوین

قسمتی از ماده پنجم برنامه سازمان که در مورد طبقه کارگر نوشته شده، نیز از «نقد» جان سالم به در نبرده است: «... با سرمایه گذاری های امپریالیستی در کشور ما و توسعه تولید و تجارت، این طبقه روز تا روز از کمیت و آگاهی بیشتری برخوردار خواهد شد و بالاخره نقش اش را به عنوان رهبر انقلاب ایفا خواهد کرد...»

«حزب» می نویسد: «پس باید منتظر بمانیم تا با سرمایه گذاری های امپریالیستی در کشور ما و توسعه تولید و تجارت، طبقه کارگر روز تا روز از کمیت و آگاهی بیشتری برخوردار گردد و بالاخره نقشش را به عنوان رهبر انقلاب ایفا نماید؟...»

خیر، کسی شما را به صبر و شکیبایی دعوت نکرده است. این پروسه همین اکنون ادامه دارد و این سرمایه گذاری ها هم از طرف امپریالیست های اشغالگر مثل امریکا و امپریالیست های غیر اشغالگر مثل چین و هند صورت گرفته است. امپریالیسم چین تنها بر مس عینک چهار و نیم میلیارد دلار سرمایه گذاری نموده و برای غارت مس عینک باید شبکه راه آهن را تا بندر حیرتان و تورخم تمدید نماید. چین در کنار این، بر نفت و گاز جوزجان نیز سرمایه گذاری کرده است، و هند برای غارت معدن آهن حاجی گک جنگ و دندان تیز می کند. امپریالیست های اشغالگر امریکا نیز برای انتقال اکمالات نظامی هزاران کیلومتر سرک و ده ها پایگاه ساخته اند که این باعث به وجود آمدن قشر وسیعی از کارگران سرک سازی و ساختمانی گردیده است. مگر وقتی شما در مصاحبه با نشریه حقیقت در سال 1384 می گوید که «بیشترین موارد اعتراضات و مظاهرات توده ئی به مسائل اقتصادی و شغلی مربوط است. این مورد شامل تظاهرات کارگران، دست فروشان، مامورین پائین رتبه تنقیص شده... و غیره است.» «کارگران یا علیه بیکاری اعتراض می کنند، یا علیه دستمزد ناکافی و یا علیه اخراج از کار... به این ترتیب این اعتراضات در اکثریت قریب به اتفاق موارد متوجه اشغالگران و رژیم دست نشانده است»، چه را می خواهید بیان کنید؟ مگر جز اینست که سرمایه گذاری های غارتگرانه امپریالیستی و در مجموع نظام اقتصاد بازار باعث آگاهی کارگران و زحمتکشان شده و این آگاهی منتج به اعتراضات و مظاهرات این طبقات می شود؟

هر حرکت کارگری و توده ای آگاهی جنینی را در خود حمل می کند، ولی واضح است که بردن آگاهی میان آنان از وظایف روشنفکران انقلابی به شمار می رود، زیرا با بردن آگاهی انقلابی میان توده ها، مبارزات اقتصادی آنان به مبارزات سیاسی و بالاخره کسب قدرت سیاسی منجر خواهد شد. ولی با تأسف در شرایط کنونی این روشنفکران انقلابی نیستند که آگاهی انقلابی را میان کارگران می برند، بلکه این زندگی دوزخ آسای زحمتکشان و بخصوص پرولتاریا است که نطفه های آگاهی را در آنان شکل می دهد. این استعمار، استثمار، بیکاری، جنگ، غارت، چپاول، توحش و درندگی اقتصاد بازار است که زحمتکشان با پوست و گوشت لمس می کنند و به آگاهی آنان افزوده می شود. ما باید اعتراف کنیم که از این جنبش خیلی ها عقب هستیم؛ جنبش کارگری و اعتراضات آن به پیش می رود، ولی ما هنوز به شکل دردناک عقب مانده ایم. مختصر اینکه به گفته لنین «هرچه قربانی های جنگ

فزونتر گردد، به همان نسبت هم خیانت اپورتونیست ها به آرمان کارگری و ضرورت برگرداندن سلاح به روی حکومت و بورژوازی هر کشور، برای کارگران روشنتر خواهد شد.» درین میان وظیفه ما این است که از این جنبش عقب نمانیم و با تمام توان، آگاهی انقلابی را در میان کارگران ببریم و ماسک اپورتونیست های «شرافتمند» و «بی شرف» هر دو را نزد طبقه کارگر پاره کنیم.

در ماده دوازدهم آمده است که «تشکیل حزب، ارتش و جبهه متحد ملی ابزارهایی اند که جهت براندازی امپریالیزم، حزب، ارتش و جبهه سفید و ضد انقلابی ضروری بوده...»، اما «نقد» نویس این عبارت را «درهم و برهم» می خواند. نمی دانیم کجای این عبارت درهم و برهم است. بهتر است چنانچه گفتیم «حزب» به سواد خواندن «نویسنده» توجه بیشتر کند، زیرا دیده می شود که «حزب» در کنار بیماری رخوت نیوریک و پراتیک، به بیماری رخوت «خواندن» نیز مبتلا است!

«نقد» می گوید که «از قرار معلوم نویسندگان و تصویب کنندگان سند «سازمان انقلابی...» قصد دارند نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را توسط همین سازمان فعلی شان به فرجام برسانند و درین مسیر به موضوع سه سلاح انقلاب صرفاً به مثابه سلاح هایی در خدمت به سازمان فعلی شان می نگرند...» و آن را سکتاریزم سخت جان و خود مرکز بینی اکونومیستی می نامد.

«سازمان انقلابی» نوشته است که «جهت به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین به سه سلاح انقلاب ضرورت است» سکتاریزم آن کجاست؟ «تشکیل حزب، ارتش و جبهه متحد ملی ابزارهایی اند که جهت براندازی امپریالیزم، حزب، ارتش و جبهه سفید و ضد انقلابی ضروری بوده...» آیا می توانید سخت جانی سکتاریستی عبارت فوق را نشان دهید؟ در ادامه سند آمده است: «بدون چنین ابزارهایی ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را به فرجام برساند.» مگر شما می توانید بدون حزب نبرد مسلحانه را به انجام برسانید؟ مگر حزب از سه سلاح انقلاب به حساب نمی رود؟ ما کجا گفته ایم که این حزب منحصر به ماست و احدی حق ندارد به چنین کار سترگی دست بزند؟ ما باور داریم که باید از طریق وحدت اصولی برای تأسیس حزب طبقه کارگر مبارزه کنیم. حال هر گروه و سازمانی که موفق به چنین مبارزه اصولی شود، ما صمیمانه دست شان را می فشاریم و در کنار همدیگر قرار می گیریم. این نه سکتاریزم سخت جان است، نه هم نرم جان! ولی اگر «نقد» نویس فکر می کند که «حزب» موجود است و نیازی برای ایجاد آن دیده نمی شود، فقط هوا را گز می کند و آب در هاون می کوبد. صادقانه می گویم تا امروز با هر عضو جنبش انقلابی که روبرو شده ایم، هرگاه بحث «حزب» به میان آمده، هیچکس «حزب» تان را حتی گروه به حساب نیاورده است، چه رسد به حزب. دل تان ازین بابت جمع باشد!

برنامه سازمان در ماده سیزدهم نوشته است: «تلاش در جهت تأسیس حزب طبقه کارگر از وظایف اصلی و مرکزی سازمان ماست، زیرا بدون ساختن چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نمی شود. به این خاطر، لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان گفته است: پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد. حزب طبقه کارگر در جریان کار عملی و مبارزه ایدیولوژیک از وحدت مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه به میان می آید.

سازمان ما دست هر نهاد، حزب و فردی را که برای تحقق مارکسیزم کار می کند، به گرمی فشرده، معتقد به وحدت اصولی بوده و در راه تحقق آن می کوشد و درین راه هرگز تن به معامله و سازش نخواهد داد. سازمان ما نیاندیشیدن به وحدت اصولی را خیانت به مارکسیزم می داند.»

«حزب» ما را با این عبارت «نقد» می کند: «پس اگر حزب طبقه کارگر ساخته شد، «سازمان انقلابی...» قادر به رهبری زحمتکشان می شود؟»

بلی! ما به همین باور هستیم و لنین نیز چنین هدایت می دهد: «خستین و ضروری ترین وظیفه عملی ما عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیون که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد.» «گر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان

استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را منحصراً مجموعه تأمین نموده هم هدف های سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدف های تریدیونی را...» «این است که من جداً معتقدم که (1) بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می کنند هیچگونه جنبش انقلابی نمی تواند پایدار باشد، (2) هر قدر دامنه توده ای که خود به خود به مبارزه جلب می شود و پایه جنبش را تشکیل می دهد و در آن شرکت می ورزد وسیع تر باشد، همان قدر لزوم چنین سازمانی موکدتر می گردد...»

«نقد» ادامه می یابد: «در جملات نقل شده فوق از سند «سازمان انقلابی...» از لحاظ ایدیولوژیک چهار نکته نادرست قابل انتقاد وجود دارد. «مسئله «پیشوای کبیر»، موضوع «مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه» مسئله اینکه «پرولتاریا در مبارزه برای احزاب قدرت سلاخی جز سازمان {حزب} ندارد و مسئله نفی کامل هرگونه معامله و سازش در تشکیل حزب».

«حزب» اصطلاح «پیشوا» را بار مذهب تعریف نموده و حکم صادر می کند که این اصطلاح «باید در ادبیات جنبش بین المللی کمونیستی وجود داشته باشد». و ما را به خاطر اینکه لنین را پیشوای بزرگ گفته ایم، به باد انتقاد می گیرد، اما بر بنیاد اخلاق کمونیستی ایجاب می نماید که قبل از انتقاد بر دیگران باید از خود انتقاد کرد. کاربرد کلمه پیشوا برای لنین ابداع ما نیست بلکه اصطلاح مروج در ادبیات مارکسیستی است. اینکه کلمه «پیشوا از قدیم بار مذهبی شدیدی داشته است» قضاوت نادرست در زمینه ادبیات مارکسیستی است. اگر چنین نیست، چرا «حزب» در 2004 در سند «22 اپریل روز تولد لنین پیشوای کبیر کارگران جهان را جشن...» گرفته است؟ با شناختی که از «حزب» پیدا کرده ایم، اگر سازمان انقلابی برای لنین کلمه پیشوا را به کار نمی برد، حتماً مورد انتقاد قرار می گرفت که چرا کلمه پیشوا را برای لنین کبیر به کار نبرده است. این برخورد به کار رئیس دیپارتمنت فرانسوی پوهنتون کابل می ماند که در مضمون ترجمه، کلمه درخت را با عصبانیت به شجر تغییر می داد، و فردا که محصلان کلمه شجر را به کار می بردند، آن را با عصبانیت به درخت تغییر می داد. او به خاطر این کارش از سوی محصلان به نام دیوانه شناخته می شد.

«حزب» می گوید که «ما در توصیف مختصر ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری عبارت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را بکار می بریم». ولی ما در این مورد به تعریف رفیق ستالین که «لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است» باورمندیم و در کنار مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون را مشعل راه خود می دانیم و تنها زمانی از اصطلاح مائوئیسم استفاده خواهیم کرد که «حکما» یا استادان امریکایی و یا آنانی که طرفدار «اندیشه گونزالو» هستند، استدلال محکم در توجیه اصطلاح مائوئیسم بیاورند، نه اینکه راه را برای «سترنوین آواکیان»، «اندیشه گونزالو»، «راه پراچندا» و راه ها و کژ راه های دیگر هموار کنند.

«حزب» ما را به «نقد» می کشد که گویا سازش و معامله را در جریان تأسیس حزب رد می کنیم، اما نمی گوید که معامله و سازش در چه موردی، ما نوشته ایم که «سازمان ما... معتقد به وحدت اصولی بوده و در راه تحقق آن می کوشد و درین راه هرگز تن به معامله و سازش نخواهد داد». بلی، ما می پذیریم که بر اصول و وحدت اصولی سازش و معامله نمی کنیم؛ چون مارکسیسم به ما می آموزد: «پیش از آنکه متحد شویم و برای آن که متحد شویم، ابتدا به طور قطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم». و «اگر واقعاً متحد شدن را لازم دیده اید، پس به خاطر برآوردن مقاصد والای جنبش قراردادهایی ببندید ولی پرنسپ فروش را روا ندارید و «گذشت های» تیوریک نکنید». بلی، ما بر اساس این رهنمود، قرارداد می بندیم، انعطاف پذیری نشان می دهیم، ولی اصول فروشی و معامله نمی کنیم.

«نقد» نویس به سراغ ماده هجدهم برنامه سازمان رفته و در این بخش «درفشانی» های عجیبی دارد. در ماده هجدهم آمده است: «طالبان که متشکل از ملاکان ارضی، خرده بورژوازی دهات و دهقانان فریب خورده اند، جاهلترین نیرویی است که وابسته به استخبارات کشورهای مختلف مخصوصاً پاکستان می باشد. این نیرو که مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت است، در خدمت مافیای مواد

مخدر قرار دارد. طالبان گرچه در ظاهر علیه اشغالگران می جنگند، اما با سیاست های ماورای فاشیستی و ضد مردمی شان عملاً عمر اشغال را درازتر می سازند و به صورت غیر مستقیم در خدمت ستراتیژی های امپریالیستی در کشور ما قرار دارند. سازمان ما ضمن اینکه دشمن اصلی و عمده را هرگز فراموش نمی کند، اتحاد با این نیرو را ضد انقلابی دانسته، آن را دشمن خلق می شمارد.

اما «حزب» می گوید: «ما در مورد طالبان اینگونه صحبت نمی نماییم. ما در مورد طالبان می گوئیم که: چون طالبان یک نیروی ارتجاعی فیودال - کمپرادور دارای سیاست های غلیظ شوونیستی ملیتی و شوونیسم مرد سالار و در عین حال تکنوکرات بنیادگرا و وابسته به مراجع قدرت ارتجاعی خارجی و در نهایت وابسته به امپریالیزم است، در رابطه با کلیت مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین، دشمن استراتژیک ما محسوب می گردد. اما در شرایط فعلی که باید مبارزه و مقاومت عمدتاً علیه دشمن عمده فعلی یعنی اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش برده شود، باید توجه کنیم که طالبان علیه آنها می جنگند و لذا یک نیروی مقاومت کننده ولو ارتجاعی علیه آنها محسوب می گردند. به همین جهت تا آنجائیکه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده می جنگند، باید با آنها همسویی نشان دهیم، ولی تا آنجائیکه سیاست های ارتجاعی فیودال - کمپرادور را اعمال می نمایند، باید با آنها مخالفت کنیم و علیه شان مبارزه کنیم.»

این «حزب» با زبان «جنرال حمیدگل» ادامه می دهد: «طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند. آنها ترقی و پیشرفت نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی در چوکات امارت اسلامی را می خواهند، ولی مخالف ترقی و پیشرفت مستعمراتی - نیمه فیودالی هستند...» «در مورد موضوع اتحاد با طالبان باید توجه گردد که یقیناً چنین اتحادی، از لحاظ صرفاً تئوریک، اتحاد علیه دشمن عمده... محسوب می گردد... ولی از لحاظ عملی موضوعی است که فعلاً نمی تواند اصلاً مدنظر قرار بگیرد.»

کشف بزرگ «حزب» در زمینه «ترقی و پیشرفت» طالبان، باید به حیث بزرگترین کشف قرن بیست و یک درج تاریخ شود! این «حزب» پس از تیوریزه کردن «ترقی و پیشرفت» طالبان، دفعاتاً متوجه می شود که به بیراهه زده است و با وارخطایی «همسویی» اش را با جناوران طالب، صرفاً مسئله «تئوریک» می خواند. «تئوری» ای که نتواند در شرایط عینی و ذهنی آماده، چه از طرف طالبان (به شکل عینی) که «واقعاً علیه امریکا می جنگند» و چه از طرف «حزب» (به شکل ذهنی) که آمادۀ «همسویی» با طالبان است، تطبیق شود، به هذیان مریضی می ماند که در تب شدیدی بسوزد.

وقتی «هائوئیست های افغانستان» در سند «بدون مبارزه با اپورتونیزم، مبارزه با سرمایه داری ممکن نیست» از روابط قسمی «حزب» با طالبان نوشتند، ما شک کردیم، ولی اینک که نظریات حمیدگلی این «حزب» و «همسویی» اش را با طالبان می بینیم، شک ما به گفته ایرانی ها دارد به یقین مبدل می شود.

در مورد طالبان بخش هایی از نوشته «آیا طالبان نیروی مقاومت به حساب می آیند» را که یکی از رفقای ما در اسد 1388 برای پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» نوشته بود، اینجا نقل می کنیم تا به ماهیت «همسویی» «حزب» بیشتر پی ببریم:

«اینکه طالبان یک نیروی شدیداً جاهل، بنیادگرا، ارتجاعی و قرون وسطایی است که با هرگونه علم، دانش و خدمت به خلق سر آشتی ندارد، چنان روشن و اظهر من الشمس است که کتمان آن در حد پنهان نمودن آفتاب با دو انگشت می باشد و به این خاطر شمردن آن به عنوان نیروی مقاومت در برابر اشغالگران امریکایی و رهایی بخش بودن آن از واقعیت چنین چیزی فرسنگ ها فاصله دارد. هر آن کس و یا سازمان و جریانی که این نیروی وحشی را منجی افغان ها از اسارت امپریالیزم می داند، یا اینکه از طالب کوچکترین شناختی ندارد و یا معنای رهایی را نفهمیده است.

طالبان به دلایل بسیاری دست به اعمالی می زنند که پای امپریالیزم را در اسارت کشور ما بیشتر گور می سازند و به مردم ذهنیتی می بخشند که باید دعای سر امپریالیست ها را کشید که اگر آنان با نیروی عظیم نظامی در افغانستان حضور نداشته باشند، کرکسان طالب زنان را اجازه بیرون شدن از خانه نمی دهند؛ شنیدن موسیقی در حد کفر قرار داده می شود، دروازه های مکتب دروازه های

دوزخ تعریف می گردد، پنج وقت نماز در مسجد، ماندن و بلست کردن ریش، ارزیابی سنت های زیرنافی و پوشیدن لنگی جزء اصول شریعت شان قرار داده می شود، زرع و قاجاق مواد مخدر رسمی می گردد؛ رادیو، تلویزیون، رسانه های چاپی، تصویر و آواز کفر پنداشته می شود، رفتن زن نزد داکتر مرد ممنوع می گردد، دست و پای جوانان قطع می شوند؛ هیچ پروژه رفاه عامه وجود داشته نمی تواند؛ نشستن بر چوکی حرام پنداشته می شود؛ فقر، بیکاری و اعتیاد از شاخصه های اصلی امارت طالبی می باشد و ده ها مورد دیگر. این نیرو که با افکار فاشیزم به اضافه ناسیونالیزم و بنیادگرایی اسلامی مجهز می باشد و در وابستگی کامل با شبکه های استخباراتی پاکستان، عربستان سعودی و قسماً ایران قرار دارد و به صورت غیر مستقیم زیر نظر انتلجنس سرویس و سیا کار می کند، در جهان کمتر نیرویی به جهالت و عقب ماندگی این نیرو وجود دارد. باورهای آنان چنان زنگ زده است که گذاردن واژه مقاومت و مقاومتگری بر آنان به شدت شرم آور می باشد. طالبان به جز مرگ، گلو بریدن و توتۀ توتۀ کردن شیوۀ دیگری را برای رسیدن به قدرت نمی شناسند... این نیرو را با چنین فکر، عملکرد و وابستگی، نیروی مقاومت نامیدن جز خود را مسخره کردن معنایی ندارد... طالبان با شرایط انقلابی هیچ کشوری قابل مقایسه نیست و کسی در هیچ انقلابی به این پیمانه نیروی جاهل و ضد خلقی را سراغ ندارد که باید با آن جبهۀ متحد ساخت و به مقاومت علیه اشغالگران پرداخت. رهنمای آنان ملاهای دیوبندی، سلفی و بریلوی پاکستانی اند که درس های شان را از درون کتاب های پشتی زرد قصه خوانی پشاور می آورند و سیاست های شان را از روی افسانه هایی که مورچه و قانغوزک حرف می زدند، بیرون می کشند و درین عصر تکنالوژی باور کامل به آنها دارند و همانطور هم عمل می کنند...»

موضع «حزب» در مورد طالبان نیز ثابت نیست. وقتی با ما و در داخل مواجه است یک نظر، و وقتی بیرون از کشور به صحبت می نشیند نظر دیگری دارد: «تا جائیکه به اسلامیزم طالبانی کنونی در افغانستان و به کل اسلامیزم القاعده ئی در جهان مربوط است، در شرایط مشخص کنونی عوامل دیگری دخیل است. سرکوب این اسلامیزم بهانه مهمی برای کارزار جهانی تجاوزکارانه امپریالیست های امریکائی قرار داده شده است... به عبارت روشن تر طالبان به مثابه بخشی از یک حرکت وسیع بین المللی می جنگند... که به یک معنی توجیه کننده کارزار جهانی «صدور ترقی و دموکراسی» توسط امپریالیست های امریکائی می شود.» (تکیه از ماست) - نه امپریالیزم و نه اسلام - مصاحبه با رهبر مائویست افغانستان - «طالبان و حزب اسلامی گلبدین خود نیروهایی اند که در اصل توسط امپریالیست های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه یی آنها ساخته و پرداخته شده اند... ایدئولوژی و برنامه سیاسی به شدت ارتجاعی، شوونیستی، جاهلانه و استبدادی آنها خود بخود زمینه های مناسب فریبکارانه برای عادلانه جلوه دادن طرحات اشغالگران فراهم می سازد... زن ستیزی مشمئزکننده شان خود زمینه ساز اجرای طرحات فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبال زنان است.» - نیاز به ادای یک مسئولیت مبارزاتی عاجل

سازمان ما که جنگ کنونی را جنگ ارتجاعی می خواند، هر دو جناح جنگ را جزئی از جنگ ارتجاعی دانسته و دشمن مردم می داند و با این بهانه که یکی عمده و دیگری غیر عمده است، با هیچ یک همسویی نشان نمی دهد. زیرا بر اساس تیوری های لنینی «پرولتاریا نمی تواند و نباید از دولتی جنگ طلب و دولتی که خواهان استقرار نظم سابق است، پشتیبانی نماید»، «این دو گروه کشورهای محارب هیچ یک از لحاظ غارتگری، درنده خوئی و قساوت بی پایان خود در این جنگ، از دیگری دست کمی ندارد ولی برای تحمیق پرولتاریا و منحرف ساختن توجه وی از یگانه جنگ واقعاً آزادیبخش، یعنی جنگ داخلی که هم بر ضد بورژوازی کشور «خویش» و هم بر ضد کشور «بیگانه» متوجه باشد، - آری برای این هدف عالی بورژوازی هر کشور با عبارت پردازی های کاذبانه ای در بارۀ میهن پرستی می کوشد جنگ ملی «خویش» را مقدس جلوه گر نماید...»

از همین رو ما نباید جنبۀ طبقاتی جنگ را فراموش کنیم، چنانچه لنین بیان می کند: «به نظر من موضوع اصلی ای که معمولاً در بارۀ مسئله جنگ فراموش می کنند و به اندازه کافی بدان دقت نمی نمایند، موضوع اصلی ای که در مورد آن، این همه مباحثات که حتی من

می خواهم بگویم مباحثات پوچ و بی مورد و بدون هدف انجام می گیرد، همانا فراموش کردن این مسئله اساسی است که جنگ دارای چه جنبه طبقاتی است، علت افروخته شدن این جنگ چیست، کدام طبقات بدان دست می زنند و کدام شرایط تاریخی و شرایط تاریخی - اقتصادی است که آن را به وجود آورده است.»

«حزب» با فراموش کردن همین «مسئله اساسی» و با فراموش کردن اینکه «طالبان به مثابه بخشی از یک حرکت وسیع بین المللی می جنگند... که توجیه کننده کارزار جهانی «صدور ترقی و دموکراسی» توسط امپریالیست های امریکایی هستند» با فاشیست ترین نیروی مذهبی از «همسویی» صحبت می کند و در کنار جنرال حمید گل به ستایش «ترقی و پیشرفت» طالبان می نشیند. «حزب» بنابر معاذیری حق دارد که با انتحار و گلو بریدن طالبان همسویی نشان دهد، ولی تلاشش برای جابجا کردن ما در تحت پروکرات، «همسویی» بیهوده است!

«حزب» ما را متهم به شوونیزم عظمت طلبانه می کند. این ناسیونالیست های تنگ نظر که به جای ماهیت طبقاتی شان، شیفته تا و بالا پراندن «افغانستانی» بودن خود هستند و به گفته «مائوئیست های افغانستان» خود در «هزاره بازی» غرق اند، ناچاراً به خاطر زیر زدن ناسیونالیزم تنگ نظریه شان ما را متهم به شوونیزم کنند. از یک لحاظ شاید هم به «حق» باشند، به خاطری که در میان کشتار و قتل عام خلق ما به وسیله امپریالیست های امریکایی فرد رابط این «حزب» به یکی از رفقای ما دو بار پیشنهاد تظاهرات مشترک داد. یکی در دفاع از «دانشگاه» و ضد پوهنتون، و دیگری در تقییح «کوچی ها»، که هر دو از طرف سازمان رد شد و سازمان به جای این حرکت ها که شایسته حبیب الله رفیع و رهنورد زریاب و اشرف غنی احمدزی و محمد محقق است، قتل عام بالابلوک ولایت فراه را با شعار «مرگ بر اشغالگران» در تظاهرات محصلی تقییح کرد.

این «حزب» در حالی به ترکیب کثیرالملیتی بودن خود اشاره می کند که انتشارات سایت شعله جاوید بر این ادعا خط بطلان می کشد، زیرا این «حزب» - رفقا متوجه باشید «حزب» (شوخی نیست) - با وجود «کثیرالملیتی» بودنش فقط به یک زبان کشور کار کرده می تواند و حتی سطری به زبان های دیگر افغانستان نمی تواند بنویسد، مثلی که هیچ نیازی به کار در میان توده های سایر ملیت ها ندارد! اگر این «حزب» به همین منوال ادامه دهد، دیر یا زود مانند «مائوئیست های افغانستان» به جای مبارزه ملی و طبقاتی به مبارزه علیه «ستمگری پشتون ها» شروع خواهد کرد. وقتی کمونیست ها ماهیت طبقاتی شان را از دست دهند و از این جوهر تهی شوند، بسیار ساده به باتلاق شوونیزم و ناسیونالیزم می غلتند. حال که «مائوئیست ها» در باتلاق ناسیونالیزم تنگ نظریه افتاده اند، «شورش» شان با وجود کشتار خلق ما و عمدتاً توده های پشتون به وسیله امپریالیست ها، چیزی بیشتر از این نیست: «در حال حاضر ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان این ملیت} در افغانستان ملیت ستمگر است... پروژه های عظیم زراعتی مانند فارم های هده، غازی آباد و نهرا و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان} تعلق دارند... زبان، فرهنگ و خوی و خواص این ملیت ها را خطر نابودی تهدید میکند، زیرا ستمگری ملی پشتون ها {به شمول ستمگری کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان این ملیت} آنها را فرصت انکشاف و تکامل نمیدهد...»

اما «مائوئیست ها» وقتی می نویسند که «با تجاوز امپریالیست ها بر افغانستان و بمباردمان کوه و دمن نوار جنوبی و مشرقی کشور بشمول کندوز و هرات {که قسمت اعظم آن ها پشتون نشین است} با کلاهک های یورانیم دیله بدون هیچگونه شکی... داشتن حق زندگی، برای هزاران سال که تا این ماده به سرب مبدل شود، از بسیاری از افغانستانی هائیکه در این مناطق زندگی میکنند، گرفته» می شود، باید خبر خوش برای «مائوئیست ها» باشد، زیرا با این بمباردمان بخشی از «ملیت پشتون که در حال حاضر ملیت ستمگر است» قتل عام می شود و «شورشیان» به آرمان دیرینه شان می رسند!!

وقتی «مائویست ها» می نویسند که «از سال 2001 تا سال 2008 امپریالیست ها چندین محافل عروسی را در افغانستان {به طور عمده در مناطق پشتون نشین} بخاک و خون کشیده که طی آن صدها تن مرد، زن، پیر، جوان، اطفال و سالخورده به شهادت رسیده اند» باید مژده ای برای «مائویست ها» باشد، زیرا کشتار صدها زحمتکش پشتون به وسیله امپریالیست ها به معنای از میان برداشتن صدها «ستمگر پشتون» است و از این طریق «ستمگری پشتون ها» کاهش و «شورشیان» از «ستم پشتون ها» نجات خواهند یافت!!

وقتی «مائویست ها» می نویسند که «...سربازان ناتو مانند رهنمان بدون هیچ گونه اطلاع قبلی با شکستن دروازه خانه های گلی مردم افغانستان {عمدتاً مناطق پشتون نشین} وارد منازل محقر آنها گردیده و اکثر اوقات مردان و زنان را برهنه در حال خواب در می یابند» باز هم باید «مائویست ها» آن را دستاورد شان به حساب بیاورند، زیرا «مائویست ها» به خاطر این که «پروژه های عظیم زراعتی مانند فارم های هده، غازی آباد و نهرها و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون تعلق دارند» معترض هستند و چرا نباید از این عمل جنایتکارانه امپریالیست ها مبنی بر شکستن دروازه خانه های گلی مردم استقبال نکنند؟ این امر می تواند «شورش» علیه «ستمگری پشتون ها» را تسریع نماید!!

با استفاده از این فرصت با صراحت به مائویست ها می گوئیم که لطفاً این عبارت را از وبسایت «شورش» بردارید که با افکار شما نمی خواند: «شورش (وبسایت و مجله شورش) بخشی از نشرات جنبش جهانی پرولتاریا بوده، ملت، مذهب و وطن را نمی شناسد. لذا مسایل دینی، ناسیونالیسم و وطنخواهی بورژوازی در آن جایی ندارد».

برگردیم به ناسیونالیسم «حزب». این جمع برای اینکه ناسیونالیسم تنگ نظران اش را در گرد و غبار گم کند، خود را زیر سایه روستار تیره کی پنهان می کند و می نویسد: «جالب این است که «سازمان رهایی...» و مربوطات آن، بر خلاف «سازمان انقلابی...» باری در یکی از اسناد شان و در لفافه ما را به خاطر اینکه طالبان را در شرایط کنونی دشمن عمده نمی دانیم، متهم به «شوونیسم قومی پشتونستی» نمود.» به این می گویند دیوار نم کش! تا جایی که ما از «سازمان رهایی» شناخت داریم، هدف آن سازمان از اظهارات پیچیده در لفافه و یا بدون لفافه، «حزب» نه بلکه «روشنفکران» پشتون است که به خاطر شوونیسم پشتونی به پای ملا عمر جبین می ساینند و طالبان را «مقاومت ملی» می خوانند.

کلام آخر: با وجودی که کمیته ای از سازمان روی تعدیلات مشخص در برنامه و اساسنامه سازمان برای تصویب کنگره بعدی کار می کند و خلاف «حزب» برنامه و اساسنامه سازمان «یگانه درفش تا به آخر» نیست و با شرایط مشخص تغییر می یابد، چنانچه گفته ایم «انگشت گذاردن از سوی اعضاء، هواداران و دوستان بر اشتباهات و کمبودهای این برنامه از سوی سازمان انقلابی افغانستان مورد استقبال قرار خواهد گرفت و در اسرع وقت به تصحیح آن خواهد پرداخت.» اما برای این کار باید روش علمی (جستجوی حقیقت بر اساس واقعیت) اتخاذ گردد؛ زیرا روش مغرورانه «قیافه استادی به خود گرفتن» به حل هیچ مسئله ای کمک نمی کند.

خوبست اضافه کنیم که در برنامه «سازمان انقلابی افغانستان» هیچ شکوه و گلایه ای از امپریالیست ها درج نشده که به حیثیت و وقار مبارزاتی سازمان ضربه بزند و ما را تا سطح در یوزه گران امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیست ها پایین بیاورد، ولی ما باور داریم که برنامه «حزب» با گلایه ها و شکوه های ذیل نمی تواند حد اقل «درفش سترگ، یگانه و تا آخر انقلابی باشد».

«مجموع کمک هایی که داده می شود، در مقایسه با ضرورت های بازسازی اقتصاد فروپاشیده و در مرز انهدام، بسیار ناکافی است. این موضوع هم برای کمک دهندگان امپریالیست و مرتجع خارجی و هم برای دست نشاندهان خاین داخلی روشن است؛ اما نمی خواهند و نمی توانند چاره ای برای آن بیندیشند.» «کمک های وعده داده شده، که در اصل ناکافی اند، موقعی که شکل پرداخت عملی را به خود می گیرند، باز هم نقصان می پذیرند. دو عامل اصلی این نقصان پذیری عبارت اند از: محدودیت های اقتصادی ای که دولت های کمک دهنده حین پرداخت با آنها مواجه می شوند و عدم اطمینان آنها از کارآیی موثر کل مکانیزم

بازسازی»، «بخش مهمی از کمک ها به مصارف غیر مولد اختصاص می یابد... در نتیجه دامنه برنامه های اقتصادی و برنامه های غیر اقتصادی قویاً موثر بر عرصه اقتصاد، باز هم محدودتر می گردد»، «ریخت و پاش های سازمان های غیر دولتی {احتمالاً سازمان های غیر دولتی «حزب» از انسجام بیشتری برخوردار اند} و فساد و اختلاس و چور و چپاول مروج در ارگان های متشت و متفرق دولتی، بخشی مهمی از کمک ها را یا از میان می برد و یا به مجراهای شخصی می اندازند»، «مجموع این عوامل باعث می گردد که طرح کمک رسانی اقتصادی دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی برای بازسازی افغانستان، حالت رقت انگیز و مسخره ای به خود بگیرد».

مجموع این موضع پوسیده و استعماری در برنامه «حزبی» باعث می گردد که طرح «کمک رسانی رفیقانه» این «حزب» ارزشی پیدا نکند و «حالت رقت انگیز و مسخره ای به خود بگیرد». و چه بهتر که «حزب» به «کمک رسانی خودی» پردازد تا از ورشکستگی تیوریک نجات پیدا کرده و از گودال فلاکت پراتیک بیرون بیاید. تا آن زمان، سازمان انقلابی افغانستان دیگر فرصت نخواهد داشت با بحث های ذهنی گرانه، روشفکرانه و بهتان زنی «حزب»، وقت خود را بکشد.

مرگ بر امپریالیزم در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان

سرطان 1391